

فرضیه فاجعه زدگی: تأثیر پایدار فاجعه مغول

در تاریخ سیاسی، اجتماعی و علمی ایران

عباس عدالت^(۱)

«عیش مرد آنست که یاغی رایسامیشی کند و آنان را از بیخ براندازد و چشم عزیزان ایشانرا بگریاند و اختگان فربه بزین زرین ایشانرا بر نشیند و شکم و ناف خاتونان ایشانرا جامه خواب سازد و لب و دهان ایشانرا مبیوسد.»

چنگیزخان مغول

(به نقل از جامع التواریخ رشیدالدین)

مقدمه

هدف از این پژوهش که چکیده مقدماتی آن در این مقاله تشریح می‌شود، بررسی تأثیر روحی و روانی حمله مغول، حکومت ایلخانان، و فتوحات تیموری در تاریخ سیاسی، اجتماعی و علمی ایران با استفاده از یافته‌های جدید علوم روان‌شناسی و مردم‌شناسی است. فرضیه فاجعه‌زدگی، که بر اساس چنین مطالعه‌ای شکل گرفته، مدعی است که در دورانی حدوداً دو‌یست ساله، ایران و جوامع اسلامی در خاورمیانه و آسیای میانه دچار آسیب‌دیدگی عمیق و ممتدی شده‌اند که آثار مخرب ماندگاری در سطوح سیاسی، اجتماعی، رفتاری، عقیدتی و فرهنگی در این جوامع داشته و از لحاظ تاریخی علت اصلی نابودی تمدن طلایی ایرانی-اسلامی بوده است.

اگرچه ایران توانست در دوران صفویه به وحدت ملی و مذهبی دست یابد و اگرچه در دوران استعمار نو بالاخره توانست به استقلال ملی نائل شود، با این‌همه پیامدهای فاجعه‌زدگی مغول در زمینه مشکلات ذهنی و رفتاری در جامعه کماکان مانع اساسی بزرگی در پیشرفت ایران و نیز سایر کشورهای اسلامی خاورمیانه اند که همکاری مؤثر اجتماعی و توافق بر سر منافع جمعی را مشکل می‌کنند. آسیب‌شناسی این فاجعه نه تنها برای مقابله با تداوم آثار مخرب اجتماعی آن حیاتی است بلکه جهت ایجاد شرایط مناسب برای نیل به پیشرفت اساسی تاریخی و شکوفایی خلاقیت‌های بزرگ اقتصادی، علمی و فرهنگی و ایجاد تمدن

(۱) عباس عدالت، استاد ریاضیات و علوم کامپیوتر در دانشگاه امپریال کالج لندن، بنیانگذار بنیاد دانش و هنر و نیز پویش ضد تحریم و ضد مداخله نظامی در ایران است.

والا تر اجتماعی در این منطقه ضروری است.

باید در آغاز بگوئیم که فرضیه فاجعه‌زدگی الزاماً در تقابل با نظریات رایجی که تابحال درباره علل تاریخی عقب‌ماندگی ایران و خاورمیانه مطرح شده اند قرار نمی‌گیرد. این نظریات مختلف هر یک بر عوامل مهمی از شرایط اقلیمی، تاریخی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و یا بر نقش استعمار جدید در منطقه تأکید می‌کنند که بی‌تردید شایسته بررسی و بحث و نقد سازنده هستند و هر یک می‌توانند گویای جنبه‌های مهمی از واقعیت تاریخ ما باشند. در واقع در دو دهه اخیر تحلیل‌های برجسته‌ای توسط محققین ایرانی در زمینه علل ساختاری عقب‌ماندگی ما عرضه شده که منجر به بحث و گفتگوی وسیعی در جامعه علمی گشته است. دکتر صادق زیبا کلام در «ما چگونه ما شدیم» بر عامل افول علم پس از حمله مغول، دکتر سیدجواد طباطبایی در «دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران» بر عامل زوال اندیشه سیاسی و دکتر کاظم علمداری در «چرا غرب پیش رفت و ما عقب ماندیم؟» بر عامل وجه تولیدی آسیایی تأکید داشته‌اند. فرضیه فاجعه‌زدگی مسئله موانع ساختاری در پیشرفت تاریخی منطقه را در سطح کاملاً متفاوتی بررسی می‌کند و با تشریح آسیب‌دیدگی وسیع و پایدار ناشی از حمله مغول، بر مشکلات بنیادی در ساختمان ذهنی و رفتاری مردم منطقه دست می‌گذارد که همکاری و توافق اجتماعی را شدیداً دشوار می‌کنند. این ناهنجاری‌های ذهنی و رفتاری خود می‌توانند منشأ آن دسته از مسائل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی باشند که در برخی از نظریات رایج در زمینه ریشه‌های عقب‌ماندگی بصورت علل اولیه طرح شده‌اند.

در واقع، در دوران معاصر برخی از نویسندگان، متفکرین، علما و شخصیت‌های ملی از جمله سیدمحمدعلی جمالزاده، جلال آل احمد، مهندس مهدی بازرگان و حسن نراقی بر موضوع خلق و خوی ایرانیان بعنوان ریشه و یا یکی از ریشه‌های اصلی عقب‌ماندگی ما تأکید کرده‌اند. در سال‌های اخیر دو تحلیل مبسوط در این زمینه انجام گرفته است. دکتر علی محمد ایزدی با استفاده از نظریات اریک برن روانشناس معاصر آمریکایی پایه مشکلات ایرانیان را در فقدان و یا ضعف شخصیت «بالغ» در کودکان ارزیابی کرده که بنا به این فرضیه در هر نسل در خانواده‌ها بخاطر وجود دروغ زیاد و تناقض در گفتار و کردار پدر و مادرها بوجود می‌آید. (ایزدی ۱۳۸۲) دکتر فرخ سعیدی نیز اشکال اساسی را در فقدان برخورد علمی مردم به قضایا و اعتقاد تاریخی ایرانیان به تقدیر و سرنوشت دانسته است. (سعیدی ۱۳۸۶)

این مقاله بشکل زیر سازمان داده شده است. ابتدا نگاهی اجمالی به قرون اولیه اسلام و تمدن طلایی ایرانی-اسلامی و شکوفایی علوم و فلسفه در آن می‌اندازیم و سپس عواملی را بررسی می‌کنیم که موجب افول این تمدن شده و زمینه را برای فاجعه مغول هموار کردند. آنگاه ابعاد عظیم و بی‌سابقه آسیب‌دیدگی اجتماعی ناشی از حملات مغول و حکومت ایلخانان را تشریح کرده و با استفاده از دانش جدید در زمینه آسیب‌دیدگی فردی

و اجتماعی، آن دسته از اختلالات ذهنی و شخصیتی را مشخص می‌کنیم که بنا به فرضیه فاجعه‌زدگی در سطح وسیعی در میان مردم منطقه به‌وجود آمده و آثاری از رگه‌های آن از طریق رفتارهای ناهنجار خانوادگی، اجتماعی و سیاسی از نسلی به نسل دیگر منتقل شده‌اند. سپس نقش فتوحات خونین تیموری را در تجدید فاجعه مغول و تثبیت فرهنگ یاسایی چنگیزی در منطقه مورد بررسی قرار می‌دهیم و در مقابل آن، شکوفایی عرفان و رشد بی‌سابقه طریقت‌های صوفی و مذهب شیعه را بعنوان مکانیزم دفاعی و ناجی مردم آسیب‌دیده در برابر فاجعه مغول ارزیابی می‌کنیم. آنگاه تأثیرات پایدار فاجعه مغول را در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران مطالعه کرده و شواهد مختلفی دال بر استمرار آسیب‌دیدگی در شخصیت اجتماعی مردم ایران را ارائه می‌دهیم که از نظر فرضیه فاجعه‌زدگی به لحاظ تاریخی عاملی اساسی در رکود علمی و خردگرایی و استیلای تحجر فکری و افراط‌گرایی بوده است. در خاتمه، با اشاره به نقش استعمار جدید که احیاکننده خاطره فاجعه مغول است به چالش ضرورت مقابله با این آسیب‌دیدگی تاریخی می‌پردازیم که حتی پس از کسب استقلال ملی همچنان برای رفع موانع ساختاری در جهت همکاری جمعی و برای توافق بر سر منافع ملی و مصالح عمومی در راه پیشرفت اساسی جامعه و شکوفایی خلاقیت‌ها در زمینه‌های مختلف حیاتی است.

تمدن طلایی ایرانی - اسلامی

در قرون سوم تا پنجم هجری (نهم تا یازدهم میلادی)، جامعه اسلامی در خاورمیانه، آسیای مرکزی، شمال آفریقا و اندلس (اسپانیا) شاهد یکی از درخشان‌ترین دوره‌های شکوفایی فرهنگی، فلسفی، و علمی تاریخ بشر بود که تحرک ناشی از آن تا قرن نهم هجری (پانزدهم میلادی) ادامه داشت و زمینه را برای رنسانس در اروپا و در نتیجه برای تمدن امروزی غرب مهیا کرد.

جبر، مثلثات، نجوم و ریاضیات محاسباتی و روش علمی در فیزیک، شیمی، و طب و همچنین عرفان و فلسفه خردگرایی در دوران تمدن طلایی توسط مشاهیری چون جابربن حیان، خوارزمی، رازی، فارابی، ابن هیثم، ابن سینا، بیرونی، ابن رشد، سهروردی، ابن عربی و مولوی پیریزی شد. بخش اساسی این شکوفایی علمی و فلسفی، که با نهضت ترجمه در دربار مامون خلیفه عباسی آغاز شد، در دوران سامانیان و سپس آل‌بویه در ایران صورت گرفت و با اعتلای فرهنگ، زبان و ادب فارسی و رشد فلسفه خردگرایی معتزله به‌ویژه در میان شیعیان همراه بود. در این رستاخیز فرهنگی و علمی البته بسیاری متفکران و عالمان عرب و دیگر مردمان منطقه حضور داشتند اما به‌قول ابن‌خلدون، بیشتر دانشمندان و فلاسفه‌ی عصر طلایی اسلام ایرانی بودند. (مقدمه ابن‌خلدون ۱۳۶۲، ص ۱۱۵۱-۱۱۴۸) دو‌یست سال پس از حمله اعراب، نه تنها حکومت‌های مستقل از بغداد در ایران به‌وجود آمدند بلکه ایرانیان نقشی محوری در پایه‌گذاری تمدن طلایی ایفا کردند.

ریچارد بولت براساس اسناد تاریخی جدیدی ادعا می‌کند که شکوفایی اقتصادی عظیمی در ایران از نیمه دوم قرن دوم تا پایان قرن چهارم هجری (۷۵۰ تا ۱۰۰۰ میلادی) به وجود می‌آید که پایه آن، توسعه بی‌نظیر کشت پنبه و رشد سریع صنعت ریسندگی و بافندگی و صنایع مرتبط با آنها توسط بورژوازی نوپای عرب و ایرانی بوده است. این شکوفایی بزرگ از یک طرف به شکل‌گیری شهرهای بزرگ و ایجاد بازار وسیع کار در ایران و جذب نیروی کار روستایی در شهرها منجر گشت و از طرف دیگر، منشأ درآمد مالیاتی عظیمی برای خلفای عباسی در بغداد بود، به‌طوری که حتی ارزش نقره‌ای که به‌عنوان مالیات از ایران بدست می‌آمد بیشتر از ارزش کل طلایی بود که به‌عنوان مالیات از همه ولایات اسلامی در غرب بغداد عاید می‌شد. (Bulliet 2009a, p53, Bulliet 2009b)

اگر فرضیه بولت در زمینه شکوفایی اقتصادی ۲۵۰ ساله در ایران در دوران اولیه خلافت بنی عباسی بطورکلی درست باشد، می‌توانیم نتیجه بگیریم که این رونق اقتصادی و درآمد عظیم مالیاتی ناشی از آن، پایه مادی رستاخیز بزرگ علمی، فلسفی و فرهنگی در تمدن ایرانی - اسلامی نیز بوده است و احتمالاً نیازهای اقتصاد شکوفا، بطور مستقیم یا غیرمستقیم، انگیزه‌های مهمی در پیشرفت‌های علمی به‌وجود آورده است.

بهر حال، فرضیه بولت چه درست باشد چه نباشد، ثروت عظیم امپراتوری بزرگ اسلامی

که یک سوم جهان آن روز را شامل می‌شد و با امپراتوری بیزانس (روم شرقی) در رقابت بود، همراه با چند عامل اساسی و مساعد دیگر شرایط مطلوبی برای نوآوری و پیشرفت‌های تاریخی علم و فلسفه در جامعه اسلامی ایجاد کرد.

نخست آنکه زبان عربی زبان رسمی خلافت بنی‌عباس در کل جامعه اسلامی شد و ترجمه آثار مهم علمی و فلسفی از زبان‌های مهمی چون یونانی، سریانی، پهلوی، و سانسکریت به عربی برای اولین بار در تاریخ بشر توسعه جهانی دانش و پژوهش در میان ملل دنیا را امکان پذیر کرد. دوم آنکه با حضور مستقیم دانشمندان و وزرای ایرانی، میراث چشمگیر فعالیت‌های علمی و فلسفی در ایران پیش از اسلام، به‌ویژه در زمینه نجوم، ریاضیات، و پزشکی و نیز در کار ترجمه متون علمی، الگوی کاوش و تحقیق قرار گرفت. عامل سوم آنکه تعالیم اسلامی و احادیثی که مسلمانان را به بررسی طبیعت و کاوش علمی فرا می‌خواندند با روند فعالیت‌های علمی و فلسفی سازگاری می‌نمودند و به بسیاری از دانشمندان و مشاهیر اسلامی چون فارابی، ابن‌سینا، ابن عربی، و مولوی الهام می‌بخشیدند.

در محیط خلاق و دانش‌پژوهشی که در دربار خلفای بغداد و دربار سامانیان و آل‌بویه ایجاد شد، دانشمندان مسلمان، مسیحی، یهودی و حتی آنان که مقید به هیچ دینی نبودند اساساً به دور از تعصبات مذهبی به همکاری و مناظرات علمی و فلسفی می‌پرداختند که این خود از مهمترین عوامل جهش‌های بزرگ علمی و فلسفی در دوران تمدن طلایی است. کافی است یادآوری کنیم که محمد زکریای رازی، بزرگترین پزشک تمدن اسلامی، علیرغم مخالفت فلسفی‌اش با نبوت و دین نه تنها مورد هیچ آزاری قرار نگرفت بلکه به ریاست بیمارستان‌های ری و بغداد منصوب شد و سال‌ها عهده‌دار چنین مقام‌های مهم اجتماعی و علمی بود. این‌گونه آزادمنشی که در دوران سامانیان و آل‌بویه به چشم می‌خورد تا ده قرن بعد که به تدریج در اروپای جدید رایج شد بی سابقه بود.

در جامعه اسلامی بسیاری از شاخه‌های ریاضی، منجمه جبر، و مثلثات و علم محاسبه، و همچنین نجوم جدید و علوم تجربی شیمی، فیزیک، و پزشکی پایه‌ریزی شد و فلسفه یونان و خردگرایی و عرفان رشد قابل توجهی یافت. بی‌تردید، بدون انتقال میراث تمدن ایرانی - اسلامی به اروپا رنسانس علمی و فرهنگی در غرب امکان نداشت. بنا به قول توبی هاف، که میزان پیشرفت‌های علمی قرون وسطی را در جوامع اسلامی، چین، و اروپا مقایسه کرده است، محرک اصلی پیشرفت‌های رنسانس در اروپا انتقال میراث علمی کشورهای اسلامی بوده است: «توجه ما به این حقیقت است که از قرن هشتم تا اواخر قرن چهاردهم، علم به زبان عربی احتمالاً پیشرفته‌ترین علم دنیا و از علم در غرب و چین بسیار بالاتر بود. در تقریباً همه حیطه‌های پژوهش در نجوم، کیمیاگری، ریاضیات، پزشکی، علم نور و غیره دانشمندان عرب زبان (یعنی اعراب، ایرانیان، مسیحیان، و یهودیان خاورمیانه که عمدتاً از زبان عربی استفاده می‌کردند) پرچمدار پیشرفت‌های علمی بودند. رسالات آنان حاوی پیشرفته‌ترین

دانش‌ها، نظریات، و فرضیاتی بود که در همه دنیا منجمله در چین یافت می‌شد.»
(Huff 2003, p48)

روند افول و پیش‌درآمد فاجعه

تحقیقات ریچارد بولت در مقاله یاد شده زوایای جدیدی از ریشه‌های زوال تمدن طلایی ایرانی اسلامی را می‌تواند روشن کند. بنا به قول بولت، از اوایل قرن پنجم هجری (بازده میلادی) سرمای شدیدی کل آسیای مرکزی و غربی را به مدت حدود ۱۳۰ سال فرا می‌گیرد و موجب نابودی کشت پنبه و صنایع مرتبط با آن و رکود نسبی کشاورزی در ایران می‌شود. از نتایج مهم این نابسامانی اقتصادی، مهاجرت خانواده‌های بورژوازی به هند و مناطق گرمتر در غرب جوامع اسلامی و از هم پاشیدگی نیروی انسانی وسیعی است که در طی دو قرن و نیم رونق اقتصادی در ایران شکل گرفته بودند. به دلیل همین از هم پاشیدگی بود که حتی پس از پایان دوره ۱۳۰ ساله سرمای بزرگ امکان احیای شکوفایی اقتصادی در ایران فراهم نشد.

از طرف دیگر، بنا به پژوهش‌های بولت، تغییر شرایط اقلیمی و سرمای بزرگ، ترکمانان غز را واداشت که برای یافتن چراگاه از آسیای مرکزی به نواحی گرمسیرتر فلات ایران مهاجرت کنند. اینها پس از شکست دادن غزنویان و براندازی آل بویه سرانجام حکومت سلجوقیان را در ایران مستقر کردند.

استقرار حکومت بزرگ سلجوقیان در منطقه نقش دوگانه‌ای را با خود به‌مراه آورد: از یک سو، برای اولین بار در ایران پس از اسلام، دوران حکومت‌های کوچک محلی از قبیل صفاریان، سامانیان و آل بویه بسرامد و حکومت مرکزی بزرگی که مرزهای ایران را به حد دوران ساسانیان رسانید بروی کار آمد که برپایه وجود یک لشکر دائمی اقتدار داشت. تکیه اساسی به نیروی نظامی، هرچند در ابتدا ایجاد قدرت مرکزی نیرومند و با ثباتی را تضمین کرد ولیکن در خود نطفه‌ای از هم گسیختگی و فروپاشی را در شرایط بحران حامل بود. از طرف دیگر، علیرغم ادامه برخی پیشرفت‌های چشمگیر علمی و فرهنگی بویژه در نیمه اول حکومت سلجوقیان، باید بگوییم که با تأثیر روزافزون قبایل ترک بتدریج روند افولی در این دوران پا گرفت که تضعیف تمدن طلایی را رقم می‌زد.

با غلبه ترکان بر ایران و جامعه اسلامی، فرهنگ سیاسی و اجتماعی در منطقه که تا آن دوره شاهد چند قرن توسعه شهری بود زیر نفوذ فرهنگ قبیله‌ای ترکان قرار گرفت که در ابعاد گسترده‌ای جامعه را تحت تأثیر خود قرار داد. به قول توماس بارفیلد، برخلاف فرهنگ قبایل عرب، که تمایل به مساوات‌گرایی در داخل هر قبیله داشت، در میان اقوام ترک روابط پدرسالاری در درون هر قبیله براساس سلسله مراتب قدرت قرار گرفته بود و فرمانبرداری از رهبر طایفه یا خان قبیله که خود براساس نیروی رزمی و پیروزی نظامی تعیین می‌شد اصل اساسی مناسبات تشکل گروهی به شمار می‌آمد. (Barfield 1990)

ترک‌ها به واسطهٔ ایرانیان مسلمان شدند و به مذهب حنفی رو آوردند ولی فرهنگ قبیله‌ای خود به‌ویژه سنت لشکررداری و تفکر قبیله‌ای خودی یا غیرخودی را حفظ کردند و آن‌را در دنیای اسلام گسترش دادند. چنین بود که اقتدارگرایی، سلطه‌گری و تفکر دو سونگر (سیاه یا سفید دیدن) به مراتب بیش از گذشته در وجوه سیاسی و اجتماعی غالب شد. با ظهور غزنویان و سپس استقرار سلجوقیان آزاد منشی دوران بیت‌الحکمه عباسیان و دربارهای سامانیان و آل‌بویه به تدریج جای خود را به سیاست‌های جناحی مذهبی و سرکوب و تبعیض علیه مذاهب و مکاتب دیگر، چون سنی، شیعه یا معتزله، داد و دوسونگری در جهت‌گیری سیاسی و مذهبی بیش از پیش جایگزین خردگرایی شد. به این صورت، اسماعیلیه که در برابر جهت‌گیری‌های جناحی سلاجقه به رویارویی با حکومت برخاسته بودند به حمایت از علم و فلسفه ادامه دادند در حالیکه مدارس نظامیه که در زمان نظام‌الملک سلجوقی در سراسر ایران برای تدریس معارف اسلامی دایر شدند از آموزش علوم ریاضی و طبیعی سرباز زدند که این خود به افت نسبی علوم در این دوران منجر گشت.

یکی از مهم‌ترین نتایج فرهنگی غلبهٔ قبایل ترک، رشد چشمگیر و روزافزون صوفی‌گری بود که به دلایل متفاوت، هم در میان ترکان و هم در میان مردم بومی ایرانی رواج یافت و به لحاظ تاریخی در برابر فعالیت‌های علمی و فلسفی قرار گرفت. از نظر فرهنگی، ترکان که به تازگی با زندگی بدوی قبیله‌ای و فاقد از میراث علمی و فلسفی بر مسند حکومت در جامعهٔ اسلامی رسیده بودند به صوفی‌گری گرایش خاصی داشتند. در واقع، صوفی‌گری، دست‌کم در نوع ابتدایی‌اش، با سنت‌ها و تعصبات بدوی مذهبی قبایل ترک، از جمله جادوگری و ارتباط با دنیای غیب نزدیکی داشت. بدین ترتیب صوفی‌گری از طریق خراسان که مهم‌ترین مرکز فعالیت صوفیان شده بود در ماورالنهر که جایگاه اصلی قبایل ترک بود گسترش یافت. شیوخ و دراویش صوفی ترک در این منطقه جای دوره‌گردان شاعر و آوازخوانان سنتی را گرفتند و با تبلیغات وسیع خود قبایل مختلف ترک را به مذهب حنفی و صوفی‌گری دعوت کرده و از گسترش معتزله و شیعه ممانعت می‌کردند. (Köprülü 2006, p7-8)

از طرف دیگر، به قول روی متحده، مردم بومی ایران نیز که پس از دو قرن حکومت‌های مستقل ایرانی، از صفاریان تا آل‌بویه، با ورود فزایندهٔ ترکان بیگانه و سلطه آنان در ایران روبرو بودند دچار نوعی احساس ناامنی و واهمه شده و از این رو به صوفی‌گری رو می‌آوردند که مفر امنی در این شرایط حاکمیت ترسناک بیگانگان محسوب می‌شد. (Mottahedeh 2000, p147)

بنابراین، صوفی‌گری نقش موثری در جلب ترکان به اسلام و نیز جذب آنان در میان جمعیت بومی ایفا کرد، ولی این روند به تدریج به قیمت تضعیف نسبی معتزله و فعالیت‌های علمی و فلسفی صورت گرفت. سرانجام امام محمد غزالی که مهم‌ترین عالم مذهبی آن عصر به شمار می‌رود، با برخوردی دو سونگر که نشانگر تأثیر فرهنگ قبیله‌ای ترکان سلجوقی در جامعه بود ضمن حمایت قاطع از صوفی‌گری به‌عنوان تنها راه واقعی تجربهٔ دین و عبادت

خدا، حمله شدیدی به فلسفه خردگرایی، ریاضیات و علوم طبیعی وارد آورد و این‌گونه فعالیت‌ها را مانعی در راه عبادت و نزدیکی به خدا اعلام کرد. بدلیل نفوذ پایداری که عقاید غزالی در دنیای اسلام باقی گذاشت فلسفه و علوم تحت فشار قرار گرفت. تصوف اسلامی که در دوران اولیه رشد خود در بسیاری موارد، از جمله در آثار جابربن حیان، فارابی، و ابن‌سینا با پژوهش‌های فلسفی و علمی همزیستی داشت، بعد از این به‌طور فزاینده‌ای از فعالیت‌های علمی و فلسفه ارسطویی که در میان معتزله و با حمایت شیعیان اسماعیلیه انجام می‌شد فاصله گرفت.

در نتیجه، دانش‌پروری و خردگرایی از اواسط قرن پنجم هجری (اواسط قرن یازدهم میلادی) به افول گرایید. با این همه باید بگوییم که فرآیند افول در فعالیت‌های علمی و فلسفی در دوران سلجوقی را باید تنها روندی نسبی ارزیابی کرد. هنوز جامعه ایرانی و اسلامی شاهد فعالیت دانشمندان متعددی در علوم ریاضی، علوم تجربی، پزشکی و فلسفه خردگرایی بود و هنوز در آن شخصیت‌هایی چون عمر خیام پرورش می‌یافت. شواهد بسیاری بر این ادعا گواه است. بعنوان مثال، در آخرین دهه‌های قبل از حمله مغول به ایران برای اولین بار عناصر مقدماتی حساب دیفرانسیل توسط شرف‌الدین طوسی که تا شش سال پیش از این حمله می‌زیست پایه‌گذاری شد و حتی در دوره حملات مغول شخصیتی چون خواجه‌نصیرالدین طوسی در پناه اسماعیلیان شکل گرفته بود که از مهم‌ترین ریاضیدانان و منجمان عصر تمدن اسلامی است.

آنچه نقش سرنوشت ساز را ایفا کرد و شرایط را برای فاجعه مغول هموار نمود انحطاط سیاسی و اجتماعی ایران در اثر درگیری‌های روزافزون حنفی‌ها و شافعی‌ها بود که با مرگ ملکشاه و تجزیه حکومت سلجوقی تشدید شد و پس از مرگ سلطان سنجر اوج گرفت. فرهنگ دوسونگری و برخوردهای جناحی ترکان سلجوقی که جای سیاست‌های مداراجویانه‌تر دوران سامانیان و آل‌بویه را گرفته بود به این منازعات دامن می‌زد که موجب تضعیف شدید همبستگی مسلمین و ویرانی‌های قابل ملاحظه‌ای در شهرها شد. بنا به بولت، افت اقتصادی ناشی از سرمای بزرگ ریشه مادی منازعات مخرب حنفی‌ها و شافعی‌ها بر سر تسلط بر منابع موجود — منجمله اماکن عمومی، مساجد و امامت جمعه — در شهرهای بزرگ ایران بود. (Bulliet 2009b)

بررسی منازعات حنفی و شافعی در نیشابور، که به تفصیل در اثر دیگری از ریچارد بولت تشریح شده است، نشان می‌دهد که اگرچه این منازعات در ابتدا مانع از اتحاد حنفی‌ها و شافعی‌ها در برابر حملات غزها از شرق ایران به نیشابور نبود، به تدریج دامنه درگیری‌های جناحی چنان بالا گرفت که در واکنش به حمله جدید غزها به نیشابور در نیمه دوم قرن ششم هجری (قرن دوازدهم میلادی) طرفداران این دو طریقت بجای اتحاد در برابر مهاجمان چنان به جان هم افتادند که ویرانی وسیعی ببار آورد. نیشابور با چنان شدتی تخریب شد که مردم چند

سال بعد ناگزیر شهر جدیدی در نزدیکی ویرانه‌های شهر قدیم بنا کردند. (Bulliet 1972)

در چنین اوضاعی بود که علاءالدین محمدخوارزمشاه در ایران به قدرت رسید. او از یک طرف با سیاست‌های داخلی سرکوب‌گرانه و تفرقه‌افکنانه خود توان دفاعی ایران را تضعیف کرد و از طرف دیگر از روی تکبر بی‌پروا و شکستن توافقی که با چنگیزخان برای گسترش داد و ستد داشت ابتدا اجازه کشتار ۴۵۰ بازرگان فرستاده چنگیز را داد و سپس دستور قتل نمایندگان او را که به بازخواست این کشتار آمده بودند صادر کرد. در نتیجه مغول‌ها که به رهبری چنگیز تا آن‌روز چین شمالی و بخش‌های مهمی از آسیای مرکزی را تسخیر کرده و درصد جهانگشایی بودند با بهانه کافی حمله انتقامجویانه و وحشیانه تاریخ‌ساز خود را به ایران سازمان دادند.

فاجعه مغول در ایران

فاجعه مغول یکی از فجیع‌ترین جنایات و نسل‌کشی‌های تاریخ بشر بشمار می‌آید و اثرات پایداری در تاریخ ایران و جوامع اسلامی بجا گذاشته است. آنچه در اینجا به اختصار فاجعه مغول در ایران می‌نامیم دوران بسیار تاریکی از تاریخ ایران و اسلام است که حدود دو قرن بترتیب زیر به طول می‌کشد. چنانکه گفتیم پیش‌درآمد این عصر منازعات خونین داخلی بین حنفی‌ها و شافعی‌ها است که پس از مرگ سلطان سنجر سلجوقی در ۵۵۲ هجری (۱۱۵۷ میلادی) بالا گرفت. در ۶۱۶ هجری (۱۲۱۹ میلادی)، حمله هولناک و ناگهانی چنگیزخان انجام می‌گیرد که ضربه قاطعی به تمدن ایران و اسلام وارد کرد. پس از سی و پنج سال حملات مکرر مغول، بدنبال لشکرکشی هلاکوخان و سرنگونی اسماعیلیه و خلافت بنی عباسی، حکومت بغایت ستمگرانه ایلخانان از سال ۶۵۴ هجری (۱۲۵۶ میلادی) بمدت هشتاد سال در ایران مستقر شد. فروپاشی سلسله ایلخانان در ۷۳۵ هجری (۱۳۳۵ میلادی) چند دهه دوران جنگ‌های ملوک الطوائفی را بهمراه داشت. این دوران آشوب شدید سرانجام به لشکرکشی‌ها و فتوحات خونین تیمور در ایران و تجدید فاجعه حملات اولیه مغول منجر گشت که تا مرگ تیمور در ۸۰۷ هجری (۱۴۰۵ میلادی) ادامه داشت.

مورخان بزرگ اسلامی و ایرانی آن دوره مانند ابن اثیر، عظاملک جوینی، جوزجانی و خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، حملات مغول را فاجعه‌ای بی‌نظیر در تاریخ به شمار آورده‌اند.

به قول ذبیح‌الله صفا: «تواریخی که درباره این هجوم بزرگ قریب به همین واقعه نوشته شده همه پر است از ذکر جنایات و فجایع اعمال وحشیان مغول و تاتار؛ و بی‌تردید این واقعه فجیع‌ترین وقایعی بود که تا آن هنگام در تمام تاریخ ایران رخ داد و بعد از آن هم هیچگاه نظیری نیافت.» (صفا، ۱۳۸۰، جلد ۳، ص ۱۲). مقالات مختلف دهه‌ها تن از مورخان معاصر ایرانی که در سال ۱۳۷۹ در همایش هجوم مغول و پی‌آمدهای آن در دانشگاه شهید

بهشتی ارائه شد و نیز کتب مورخان بزرگ خارجی درباره دوره مغول از قبیل رنه گروسه، پتروشفسکی، ج.ج. ساندرز و دیوید مورگان که به فارسی هم ترجمه شده‌اند بر همین پیام تأکید دارند.

پیروزی‌های رعدآسای لشکر مغول براساس استراتژی ارباب و نسل‌کشی انجام می‌گرفت. بنا به قوانین یاسا که مجموعه احکام سیاسی-نظامی مغول‌ها بود، اقوام غیرمغول یا باید بدون مقاومت در برابر مغول تسلیم می‌شدند و باج و مالیات می‌پرداختند یا در صورت هرگونه مقاومت باید مورد قتل عام قرار می‌گرفتند.

ابن اثیر که بزرگترین مورخ هم عصر چنگیزخان در دنیای اسلام محسوب می‌شود و در طی حمله اول مغول در عراق به دور از شهرهای مورد هجوم زندگی می‌کرده است می‌نویسد: «اگر می‌گفتند که از زمان خلقت آدم ابوالبشر تاکنون جهان چنین مصیبتی را به خود ندیده است، راست گفته بودند، زیرا تاریخ چیزی که شبیه به این و یا نزدیک به این باشد نشان نمی‌دهد... شاید تا آخرالزمان مردم چنین وقایعی را مگر هجوم یاجوج و ماجوج دیگر نبیند. حتی دجال، کسانی را که مطیع او گردند، امان می‌دهد و فقط کسانی را که در برابر او پایداری کنند، نابود می‌سازد. ولی اینان به هیچکس رحم نکردند و زنان و کودکان را کشتند، شکم زنان باردار را دریدند و جنین را کشتند...» (ابن اثیر ۱۳۵۳، ج ۱۲، ص ۱۹۰)

شیوه‌های وحشیانه مغول‌ها شامل تجاوز دسته‌جمعی به دختران باکره (در بخارا بنا به ابن‌اثیر ۱۳۵۳، ج ۲۶ ص ۱۴ و در مرو بنا به جوینی ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۱۸)، کشتار هر جنبنده‌ای از آدمیزاد گرفته تا حیوانات از قبیل سگ و گربه و بپاکردن مجالس جشن پس از کشتار جمعی و جداکردن سر از اجساد مردان و زنان و کودکان (در نیشابور بنا به جوینی ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۳۰) بوده که همگی برای انتقام‌جویی ولی در کمال خونسردی انجام می‌گرفته است.

پتروشفسکی براساس آمار سرشماری جمعیت چین شمالی قبل و بعد از حمله مغول نشان می‌دهد که جمعیت این منطقه به یک نهم کاهش یافت. به دلیل شباهت حملات مغول در چین شمالی و خراسان، حدس زده می‌شود که کاهش جمعیت در خراسان نیز در همین حدود بوده باشد. (پتروشفسکی ۱۳۵۷، جلد ۱، ص ۷۱)

در واقع، بنا به مورخان از جمله ساندرز، در میان همه متصرفات مغول‌ها که شامل نیمی از دنیای شناخته شده آنروز از جمله چین، روسیه و اروپای شرقی بود، بیشترین صدمه بر ایران و بویژه بر خراسان تحمیل شد. (Saunders 2001, p 177)

در اینجا خلاصه کلام را از قول ایرا لپیدوس می‌آوریم که در کتاب جامعش می‌نویسد: «حملات مغول در ایران فاجعه‌آمیز و در حکم "هولوکاست" بود. جمعیت بسیاری از شهرهای کوچک و بزرگ به کلی نابود شد. بسیاری از مناطق بر اثر هجوم لشکر مغول و ورود قبایل کوچ‌گر مغول و ترک که دهقانان را از زمین می‌رانند به کلی خالی از سکنه شد. فاتحان مغول

مردم تحت سطله خود را چپاول می‌کردند، آنها را به بردگی وامی‌داشتند و بر آنها مالیات کمرشکن می‌بستند. نتیجه این‌ها افت فاجعه‌آمیز جمعیت، درآمد شخصی و درآمد ابلاتی بود. صنعت کوزه‌گری و فلزکاری برای مدتی بیش از یک قرن از میان رفت. عصر خودگردانی شهری و سرزندگی فرهنگی به پایان رسید.» (Lapidus 2002, p 226)

در اوایل دهه ۶۵۰ هجری (اواسط دهه ۱۲۵۰ میلادی)، در شرایطی که بدنبال بیش از سی سال حملات مغول رعب و وحشت ایران را فراگرفته بود، هلاکوخان نواده چنگیز لشکرکشی منظمی را به ایران سازمان داد و پس از فتح الموت و برانداختن فرقه اسماعیلیه از یک سو و تسخیر و قتل عام بغداد و انقراض خلافت بنی‌عباسی از سوی دیگر سلسله‌ی ایلخانان رادر ایران بنا نهاد که نزدیک به هشتاد سال دوام یافت. تخمین زده می‌شود که با لشکر ۱۵۰۰۰۰ نفره هلاکوخان در مجموع بین ۷۵۰,۰۰۰ تا ۹۰۰,۰۰۰ تن از قبایل مغول یا ترکان هم رکاب آنان با خانوارشان وارد فرات ایران شده و سرانجام در آن بعنوان حاکمان وقت استقرار یافتند. (Smith Jr. 2001, p 40)

لپیدوس در مورد دوران ایلخانان می‌گوید: «روش حکومتی مغولان در ایران شکل یک دولت فاتح را داشت که از یک لشکر بزرگ واحد، متشکل از اشرافیت نظامی قبیله‌ای مرتبط با سلسله حاکم، ساخته شده بود. این اشرافیت خود را صاحب امتیاز و برتر به حساب می‌آورد و بنا به قوانین یاسا به خود حق تسلط و مالیات بستن بر مردم مغلوب را می‌داد.» (Lapidus 2002, p 228)

در دوره ایلخانان، مغول‌ها رعایا را به زمین مقید ساخته بودند و با آنان مانند بردگان رفتار می‌کردند. کشاورزانی که قادر به پرداخت مالیات‌های گزاف حکام مغول نبودند به اتفاق خانواده خود به اسارت گرفته می‌شدند و در بازار بردگان به فروش می‌رسیدند. زرین‌کوب می‌نویسد: «روستائیان مکرر ناچار می‌شدند برای فرار از بیگاری و مالیات، اراضی خود را رها کنند و بگریزند. از هر کجا عبور باسقاقان (ماموران مالیاتی) به وسیله دیدبانان روستا گزارش می‌شد و رعایا از بیم غارت هرچه را می‌توانستند بار می‌کردند و سر به صحرا می‌نهادند و بارها به همین سبب اراضی دایر به بایر تبدیل می‌شد...» او همچنین در مورد شهرها می‌نویسد: «در شهرها هم دوام قحط و فقر ناشی از ویرانی روستا اثر خود را در زندگی طبقات خرده‌پا و پیشه‌وران جزء ظاهر می‌کرد و استمرار فاقه (گرسنگی) و حاجت گه‌گاه عاملی در رواج فحشا و توسعه اماکن فساد می‌شد که در آن ایام خرابیات نام داشت.» (زرین‌کوب ۱۳۷۸، ص ۵۴۴ و ۵۴۶)

فساد مالی و بحران‌های ارزی، کشاورزی و اجتماعی، بویژه فرار رعایا از روستاها، سرانجام حیات اقتصادی و سیاسی را فلج کرد و حکومت ایلخانان را به مخاطره افکند که همین امر دلیل اصلی غازان‌خان برای گرویدن به اسلام و اجرای برخی اصلاحات در اواخر قرن ۱۳ میلادی (اواخر قرن هفتم هجری) به‌شمار آمده است.

اما اصلاحات غازانی که برای تعدیل نسبی مالیات‌ها و کاهش چپاول‌های مستقیم حکام محلی تدوین شده بود با مخالفت شدید شاهزادگان و فرمانروایان مغول که از یاسای چنگیزی طرفداری مطلق می‌کردند مواجه شد و در عمل موفقیتش محدود ماند. در این مورد، مثلاً، ایران‌شناس انگلیسی آن لمبتن می‌گوید: «غازان تنها ایلخانی است که می‌توان گفت صاحب سیاست کشاورزی بوده است. او کمی پیش از مرگش تلاش کرد کشاورزی را احیا کند اما اصلاحاتش زودگذر و احیای کشاورزی بی‌دوام بود.» و در ادامه این مطلب، لمبتن از قول و صاف اصلاحات غازانی را توضیح می‌دهد ولی خاطر نشان می‌کند که و صاف با تشریح اوضاع فارس روشن می‌کند که هیچیک از این اصلاحات در عمل انجام نگرفته بود. (Lambton 1991, Preface, p xi and xviii)

حتی انقیاد کشاورزان به زمین و ممنوعیت آنها در ترک آن، که حکم بردگی آنان را داشت و مغایر با اصول شرع اسلام بود، در اصلاحات غازانی تأیید و تثبیت شد. (Morgan 1986, p 169)

ضربه به تمدن و اخلاقیات

سیاست مغولها در ویرانی قنات‌ها که حیات اقتصادی کشور بر آن متکی بود به ایران بسیار بیش از سایر متصرفات مغول‌ها ضربه زد. حملات مغول موجب انهدام شبکه آبیاری کشور و سقوط کشاورزی شد. در مناطق وسیعی از خراسان و مازندران، از بلخ تا دامغان، پس از چند هزار سال تمدن، جامعه‌ای بدوی پدید آمد به طوری که بقول سیفی هروی ۱۴۰ نفر از بازماندگان فاجعه در هرات سال‌ها بخاطر انهدام کشاورزی به ناچار از گوشت انسان، سگ و گربه تغذیه می‌کردند و ابایی از راهزنی نداشتند (هروی ۱۳۵۲، ص ۸۲-۸۱).

بنا به روایات مورخان و شعرای زمان، پس از حملات مغول، ما شاهد دوران بسیار تاریکی از سقوط پایه‌های اخلاقی در خانواده و اجتماع و رواج بیکران دروغ‌گویی، دورویی، خیانت و منازعات خونین خانوادگی و اجتماعی از یک طرف، و رشد بی‌حد و حصر بزهکاری، روسپی‌گری، زن‌بارگی، غلام‌بارگی، مردبارگی و اعتیاد به مشروبات الکلی و مواد مخدر بوده‌ایم، که همگی نتیجه از هم گسیختگی تاروپود اجتماعی ایران در اثر فاجعه مغول محسوب می‌شود.

عظاملک جوینی، وزیر ایرانی هلاکوخان، از اولین شخصیت‌هایی است که از اضمحلال اخلاقیات خبر می‌دهد: «امروزه دروغ و ریا را پند و ذکر پندارند و حرامزادگی و سخن چینی را دلبری و شهامت نام کنند. زبان و خط ایغوری را هنر و دانش بزرگ دانند. اکنون هر بازاری در لباس گناهکار امیر، هر مزدوری صدرنشین، هر نیرنگ بازی وزیر، هر بخت برگشته ای دبیر، هر راحت‌طلبی مستوفی، هر ولخرجی ناظر هزینه، هر ابلسی معاون دیوان، هر کون خری صدر، هر شاگرد آخری صاحب حرمت و جاه، هر فراشی صاحب منصب،

هر ستمگری پیشکار، هر خسی کس، هر خسیسی رئیس، هر خیانت پیشه‌ای قدرتمند، هر دستاربندی دانشمندی بزرگوار، هر ساربان بخاطر افزونی مال، گشاده حالی و هر جمالی از کمک شناس، گشاده حال شده است..... تیز دادن و سیلی زدن بر فردی را از لطافت خوی می‌شمارند و دشنام به یکدیگر و سفاهت را نسبت به نتایج روحانی بی‌خطر می‌دانند. درک چنین روزگاری که قحطی مردانگی و جوانمردی است و روزبازار گمراهی و نادانی، نیکان، بد حال و خوارند و اشرار تثبیت و بر سر کار، کریم فاضل، تافته دام محنت است و نادان پست کامیاب، هر آزاده‌ای بی‌زاد است و هر رادمردی مردود، هر صاحب نسبی بی‌نصیب‌گردیده و هر والاگری خارج از گود نشسته و هر هوشمندی مصادف با مصیبتی است، هر محدثی گرفتار حادثه‌ای، هر عاقلی اسیر غیر مکلفی، هر کاملی درگیر ناقصی و هر عزیزی ناگزیر تابع ذلیلی و هر اهل تشخیصی در دست فرومایه‌ای گرفتار آمده است؛ می‌توان دریافت که صاحبان درجات عالی و هوشمندان و دانایان تا چه حدودی کوشش دارند.» (جوینی ۱۳۶۲، ص ۳۶ و ۳۷) و (جوینی ۱۳۸۵، ج ۱، دیباچه، ص ۴)

ملک‌الشعراى بهار تأثیر مغول در اخلاق مردم را چنین تشریح می‌کند: «به محض اینکه تأثیر قرن ششم در عصر ایلخانان بر طرف‌گردید و قرن هفتم از نیمه‌گذشت، تأثیر تربیت مغول - یعنی بی‌تربیتی، توحش، بیرحمی، بی‌عدالتی، جهل و یاساهای احمقانه صحراى و قاسیانه بیابانى در سطح اخلاق و احوال باقى‌ماندگان تیغ و دماغ سوختگان و دلمردگان افسرده و پژمرده ایرانی پدیدار گشت.» (ملک‌الشعراى بهار ۱۳۷۶، ص ۱۰۸۲)

شرح‌گویایی از اضمحلال اخلاقی این عصر در آثار شاعر بنام ایران عبید زاکانی در دست است که از اواخر دوران ایلخانان تا سی سال پس از فروپاشی این خاندان می‌زیسته است. عبید در رساله اخلاق اشراف تفاوت فاحش اوضاع اجتماعی دوران پیش از مغول و بعد از آن را با مقایسه تکان‌دهنده اخلاق منسوخ که شامل حکمت، شجاعت، عفت، عدالت، سخا، حلم و وفا، حیا و صدق و رحمت و شفقت بوده است و اخلاق مختار جدید که متشکل از کسب شهوات، قصد خون و مال، و عرض خلق، جبن و فرومایگی، پیروی لذات، ظلم، بخل، دون‌فطرتی، بی‌شرفی، عهدشکنی، و دروغ و بی‌رحمی است توصیف کرده است.

(زاکانی ۱۳۸۴، ص ۳۴۳-۳۱۷)

آسیب‌دیدگی و روانشناسی جدید

امروزه بررسی مجدد فاجعه مغول براساس دانشی که هم‌اکنون در زمینه آسیب‌دیدگی‌های فردی و اجتماعی و اثرات روانی کشتارهای جمعی بزرگ در دست داریم ضروری است. در دهه‌های اخیر، علوم روانشناسی موفق به درک علمی عارضه‌های شده است که «اختلال روحی پس از حادثه»^(۱) نامیده می‌شود. این عارضه در اثر مواجه شدن با حوادث هولناک و مهلک

1) Post-Traumatic Stress Disorder (PTSD)

طبیعی یا انسانی مانند زلزله یا جنگ در فردی به وجود می‌آید که در حادثه رخ داده، خود را بشدت در معرض مرگ و نابودی احساس کرده باشد. یکی از اساسی‌ترین ناهنجاریهای رفتاری ناشی از این اختلال بیش‌انگیختگی^(۱) است که می‌تواند موجب کاهش آستانه تحمل در فرد آسیب‌دیده و گرایش او به پرخاشجویی در برابر ناملايمات گردد.

به علاوه، در دهه گذشته، عارضه بسیار شدیدتری شناخته شده که در اثر آسیب ناشی از مقابله ممتد و مکرر با چنین تجاربی به وجود می‌آید و «اختلال پیچیده روحی پس از حادثه»^(۲) نامیده شده است. برای نمونه، کودکانی که بطور دائم مورد آزار واقع می‌شوند یا زندانیانی که بمدت طولانی تحت اسارت یا شکنجه واقع شده‌اند می‌توانند دچار این عارضه گردند که به تغییرات اساسی در شخصیت فرد منجر می‌شود. واژه اختلال پیچیده روحی پس از حادثه، اول بار توسط جو دیت هارمن، روانپزشک و استاد دانشگاه هاروارد، در چاپ اول کتاب آسیب‌دیدگی و بازپروری او در سال ۱۹۹۷ ارائه شد. او در زمینه ناکفایتی واژه اختلال روحی پس از حادثه در تشریح اثرات و عوارض آسیب‌دیدگی ممتد و حاد مانند شرایط اسارت در جنگ می‌نویسد: «ضوابط کنونی تشخیص این عارضه عمدتاً از بازماندگان حوادث مشخص آسیب‌دهنده نتیجه گرفته شده است. اساس این ضوابط بر نمونه‌های اولیه حوادث جنگی، تصادف و تجاوز جنسی استوار است. در بازماندگان آسیب‌دیدگی ممتد و مکرر، شمای عوارض اغلب بسیار پیچیده‌تر است. بازماندگان آزاردیدگی‌های ممتد دچار تغییرات مخصوصی در شخصیت می‌شوند، از جمله ناهنجاری در ارتباط با دیگران و هویت خود. بازماندگان کودک آزاری مسائل مشابهی در روابط با دیگران و هویت خود پیدا می‌کنند و علاوه آنها بویژه در معرض آسیب مکرر، هم توسط خودشان و هم توسط دیگران قرار دارند. فرمول‌بندی کنونی درباره اختلال روحی پس از حادثه نه با عوارض متنوع آسیب‌دیدگی ممتد و مکرر و فوق می‌دهد و نه با ناهنجاری‌های شدید شخصیت که در اثر اسارت بوجود می‌آید.» (Herman 2004, p369)

اختلال پیچیده روحی پس از حادثه به در هم شکستن روانی فرد و از دست دادن احساس امنیت، اطمینان و ارزش شخصی منتهی می‌شود و همچنین در فرد آسیب‌دیده گرایش به پذیرش مجدد و مکرر آسیب به وجود می‌آورد. اختلال پیچیده روحی پس از حادثه بطور کلی حس انسجام درونی را از فرد می‌رباید و در نتیجه به تغییر شخصیت او منجر می‌شود. (Cook et al 2003)

در اینجا همچنین دو اختلال روانی شخصیتی را تشریح می‌کنیم که بنا به آمارهای موجود در اکثر موارد در اثر آسیب‌دیدگی در زمان کودکی به وجود می‌آیند. اولین اختلال مورد نظر ما، اختلال شخصیت خود شیفته^(۳) است که در کتاب «راهنمای تشخیصی و آماری اختلال‌های

- 1) Hyperarousal
- 2) Complex Post-Traumatic Stress Disorder
- 3) Narcissistic Personality Disorder

روانی- ویراست چهارم^(۱) (DSM-IV-TR) چنین توصیف شده است: شخصی که دچار این اختلال است دست کم پنج تا از ضوابط تشخیصی زیر را دارد: (۱) خود را بسیار با اهمیت می‌داند، (۲) مدام در خیالِ موفقیت، قدرت، ذکاوت، یا زیبایی بی‌حد و حصر است، (۳) خود را استثنایی و ویژه می‌داند، (۴) نیاز به تمجید و تحسین بی‌اندازه دارد، (۵) حق به جانب است، (۶) میل به استثمار دیگران دارد، (۷) قادر به هم‌دردی با دیگران نیست، (۸) اغلب به دیگران حسادت می‌کند یا گمان می‌کند که دیگران به وی حسادت می‌کنند، (۹) رفتار و برخورد متکبرانه دارد.

محققان مختلف بر جوانب مختلفی از شرایط محیطی در سبب‌شناسی این اختلال تأکید کرده‌اند. بنا به این نظریات گوناگون، محرومیت از توجه لازم، توقف تکامل احساسی کودک، کودک آزاری، اهمال و یا لوس کردن کودکان هر کدام می‌تواند اختلال شخصیت خودشیفته را بعدها در بزرگسالی بوجود آورد.

(Lowen, 2004) (Fernand, 1998) (Akhtar and Thomson, 1982)

اختلال شخصیت مرزی^(۲) اختلال شدیدتری در روانشناسی است که می‌تواند معلول آسیب‌دیدگی ممتد در دوران کودکی باشد. این اختلال با بی‌ثباتی دائم در روابط شخصی و تصویر خود^(۳) و با بی‌ثباتی در احساسات و برانگیختگی‌های ناگهانی همراه است. بنا به کتاب «راهنمای تشخیصی و آماری اختلال‌های روانی - ویراست چهارم» (DSM-IV-TR) شخص مبتلا دست‌کم پنج تا از علائم زیر را نشان می‌دهد: (۱) یک رشته روابط شخصی پر حرارت و بی‌ثبات دارد که بر اساس سیاه یا سفید دیدن دیگران است و به نوبت با ایده‌آل کردن و سپس خوارکردن آنها مشخص می‌شود، (۲) تلاش بی‌عقلانه برای جلوگیری از اینکه دیگران او را رد یا ترک کنند، چه این رد کردن یا ترک کردن واقعی باشد چه خیالی، (۳) بحران هویت: تصویر و احساس درونی بی‌ثبات، (۴) برانگیختگی ناگهانی در دست‌کم دو تا از قلمروهای بالقوه زیان‌آور (مانند ولخرجی، فعالیت جنسی، مواد مخدر، رانندگی بی‌ملاحظه، خوردن دائمی)، (۵) تهدید مکرر به خودکشی یا اقدام به آن و یا لطمه بدنی به خود زدن، (۶) بی‌ثباتی احساسی به علت تغییر خلق شدید در واکنش به محیط، که معمولاً چند ساعت و بندرت تا چند روز طول می‌کشد، (۷) احساس مزمن پوچی درونی، (۸) خشم شدید و بی‌مورد و یا ناتوانی در کنترل خشم، (۹) سوءظن‌های زودگذر به دلیل فشارهای عصبی یا اختلالات گسستی.

بر اساس تحقیقات سال‌های اخیر، رابطه محکمی بین بروز اختلال شخصیت مرزی و آسیب‌دیدگی در دوران کودکی (آزار جسمی، آزار جنسی، آزار احساسی و یا مشاهده خشونت شدید خانوادگی) وجود دارد. (Herman et al 1989) بنا به عقیده برخی از

1) Diagnostic and Statistical Manual of Mental Disorders

2) Borderline personality disorder

3) self-image

محققان، اختلال شخصیت مرزی همچنین یکی از اختلالات شخصیتی است که در فرد مبتلا به اختلال پیچیده روحی پس از حادثه به وجود می‌آید. (Taylor et al 2006)

خشونت و بدگمانی و انتقال نسل به نسل آنها

دست‌زدن به خشونت بویژه در اختلال دیگری بنام اختلال شخصیت ضد اجتماعی^(۱) بچشم می‌خورد. بنا به کتاب «راهنمای تشخیصی و آماری اختلال‌های روانی - ویراست چهارم» (DSM-IV-TR) فرد مبتلا به این اختلال دست‌کم سه تا از ضوابط تشخیصی زیر را داراست: (۱) به قواعد اجتماعی با رفتارهای قانونی پای‌بند نیست که علائم رفتارهای مکرری است که مستوجب دستگیری است، (۲) حقه‌بازی، مانند دروغ‌های مکرر و یا استفاده از نام و هویت کاذب و یا تحمیل دیگران برای منافع و یا لذت شخصی، (۳) برانگیختگی ناگهانی یا ناتوانی در برنامه‌ریزی آینده، (۴) تحریک‌پذیری و پرخاشجویی که علائم زودخورد یا حمله بدنی است، (۵) بی‌اعتنایی بی‌ملاحظه به ایمنی خود و دیگران، (۶) بی‌مسئولیتی مداوم که به عدم انجام کار پیگیر و یا عدم اجرای تعهدات مالی بیانجامد، (۷) عدم احساس گناه که به بی‌تفاوتی یا توجیه رفتارهایی منجر شود که موجب آزار و اذیت و یا دزدی از دیگران شده باشد.

فرد مبتلا به اختلال شخصیت ضد اجتماعی همچنین می‌تواند گرایش به سادسم^(۲) (دگرآزاری) داشته باشد، یعنی از خشونت به دیگران یا آگاهانه یا ناآگاهانه لذت ببرد یا خشوند شود. یک بررسی آماری توسط روانپزشکان و روانشناسان بالینی در آمریکا نشان می‌دهد که در میان افراد مبتلا به این اختلال از میان ۲۰۰ خصیصه مختلف شخصیت^(۳)، رفتار سادستی رتبه دهم را در تشریح درست شخصیت آنها دارد. (Shedler and Westen 2004, p356)

سازمان بین‌المللی بهداشت^(۴) که طبقه‌بندی مشابهی از ناراحتی‌های روانی را ارائه می‌کند اختلال شخصیت غیراجتماعی^(۵) را در راهنمای «طبقه‌بندی بین‌المللی بیماری‌ها»^(۶) بشکل زیر تعریف می‌کند. شخص مبتلا باید دست‌کم سه تا از ضوابط زیر را دارا باشد: (۱) با سنگدلی نسبت به احساسات دیگران بی‌تفاوت است، (۲) برخوردی شدیداً و همواره غیرمسئول و بی‌توجه به قوائد و قوانین و تعهدات اجتماعی دارد، (۳) قادر به حفظ روابطش با افراد نیست، هرچند مشکلی در ایجاد رابطه با آنها ندارد، (۴) تحملش در برابر شکست بسیار پایین است و سریعاً به پرخاشجویی و خشونت رو می‌آورد، (۵) قادر به احساس گناه نیست و نمی‌تواند از تجربه و بویژه از مجازات درس بگیرد، (۶) گرایش قوی به آن دارد

- 1) Anti-social personality disorder
- 2) Sadism
- 3) SWAP-200 items
- 4) World Health Organisation
- 5) Dissocial personality disorder
- 6) International Classification of Diseases

که دیگران را بخاطر رفتارهای ضداجتماعی خود سرزنش کند یا توجیهاات محتملی برای رفتار خود بتراشد.

تحقیقات مختلف نشان می‌دهد آسیب‌دیدگی کودکان از طریق انواع کودک آزاری و اهمال، نقش مهمی بعدها در بروز اختلال شخصیت ضداجتماعی در بزرگسالی دارد.

(Luntz and Widom, 1994)

اختلال دیگر مورد نظر ما اختلال شخصیت بدگمان^(۱) است که بنا به کتاب «راهنمای تشخیصی و آماری اختلال‌های روانی - ویراست چهارم» باید دستکم چهار تا از ضوابط تشخیصی زیر را دارا باشد: (۱) بدون مدرک کافی گمان می‌برد که دیگران او را استثمار می‌کنند یا فریب می‌دهند یا به او آسیب می‌زنند، (۲) گرفتار تردیدهای بیجا درباره وفاداربودن یا قابل اعتماد بودن دوستان و آشنایان است، (۳) اکراه دارد به دیگران اعتماد کند زیرا بی دلیل می‌ترسد اطلاعاتی که با آنها در میان می‌گذارد با بدخواهی علیه او استفاده شود، (۴) تعابیر تهدیدآمیز یا تحقیرآمیزی علیه خود برای حرفها یا اتفاقات عادی درست می‌کند، (۵) کینه به دل می‌گیرد، یعنی اذیت و آزار یا ناسزا یا اهانت کسی را نمی‌بخشد، (۶) بدون آنکه دیگران قبول داشته باشند خیال می‌کند به شخصیت یا شهرت او حمله شده است و بسرعت با خشم واکنش نشان می‌دهد یا حمله مقابل می‌کند، (۷) بدون دلیل مرتب درباره وفاداری همسرش یا دوستش بدگمانی پیدا می‌کند.

۱۷

برنشتاین و اوسدا در بررسی جامع خود درباره این اختلال درمورد سبب‌شناسی آن می‌نویسند: «تعداد قابل ملاحظه‌ای مقالات پژوهشی وجود دارند که ارتباط آزار بدنی به کودک با خشم و پرخاش‌جویی در کودکان و جوانان را نشان می‌دهند، خصوصیتی که مشابه خصوصیات اختلال شخصیت بدگمان است. بنابراین، ممکن است ثابت شود آزار بدنی به کودک یک نقش مشخص سبب‌شناسی در بوجود آمدن اختلال شخصیت بدگمان دارد.» آنها سپس اشاره می‌کنند که بطورکلی عوامل محیطی و عوامل بیولوژیک هر دو نقش مهمی در بوجود آمدن خصوصیتی دارند که به اختلالات شخصیتی منجر می‌شوند و ادامه می‌دهند: «برای مثال، تحلیلی از اطلاعات مربوط به بررسی دوقولوها نشان داده که نوع خصوصیتی که بنظر می‌رسد اختلال شخصیت بدگمان را مشخص می‌کند، مانند بدگمانی، خصومت، مخالفت‌جویی، و محدودیت ابراز عاطفه، هم اجزاء قوی ارثی دارند و هم اجزاء قوی محیطی.» (Bernstein and Usuda 2007, p55)

آنچه در اینجا مد نظر ماست اجزاء محیطی اختلالات شخصیتی است که از طریق نوع رفتار با کودکان امکان بازتولید محیطی این اختلالات را بوجود می‌آورند. روانشناسی جدید امکان انتقال آسیب‌دیدگی از والدین به فرزندان از طریق کودک آزاری و خشونت در خانواده را به صورت همه جانبه بررسی کرده و به احتمال بازتولید مکرر آسیب‌دیدگی در دودمان‌های

1) Paranoid pesonaility disorder

خانوادگی آگاهی یافته است. قربانیان امروز خشونت‌های شدید ممکن است بعدها خود عاملان خشونت‌های شدید باشند. به این ترتیب، انتقال عمودی خشونت، از نسلی به نسل بعدی، و انتقال افقی آن در سطح اجتماعی و سیاسی امکان‌پذیر است، به‌ویژه هرگاه ارزش‌ها و قوانین جامعه با آنها مقابله جدی نداشته باشد. مجموعه مقالاتی که توسط دانیلی در رابطه با انتقال آسیب‌دیدگی و پیرایش شده در مورد جنبه‌های مختلف این مسئله پژوهش و بررسی کرده است؛ از نقطه نظر مقاله حاضر، مقدمه و جمع‌بندی و فصل‌های ۱۳، ۳۲ و ۳۳ کتاب بویژه حائز اهمیت‌اند. (Danieli 1998)

در دوره اخیر مردم‌شناسان نیز تأثیر شدید آسیب‌دیدگی‌های وسیع اجتماعی مانند هولوکاست در آلمان نازی، جنایات جنگی و کشتارهای جمعی در رواندا و بوسنی و شیوه‌های ارعاب در دیکتاتورهای نظامی در آرژانتین و برزیل را بررسی کرده و نشان داده‌اند که این آسیب‌دیدگی‌ها ممکن است نه تنها بر افراد بلکه بر روابط و بافت اجتماعی و فرهنگ جامعه اثرهای ماندگار بگذارند.

(Mamdani 2001) (Robben and Suarez-Orozco 2000)

چنانچه راهکارهای سنتی و فرهنگی جامعه به هر دلیلی برای تعبیر فاجعه رخ داده و بازپروری اجتماعی مردم فاجعه‌زده مؤثر واقع نشوند شیرازه‌ها و پیوندهای اجتماعی بشدت تحلیل رفته، عارضه خودشیفتگی در افراد و در جامعه پیدا می‌شود و خودشیفتگی در ابعاد بزرگ اجتماعی رشد می‌یابد. (DeVries 1996)

حمله مغول و فرضیه فاجعه‌زدگی

با این یافته‌های جدید علوم روانشناسی و مردم‌شناسی، در زمینه اختلال پیچیده روحی پس از حادثه، اختلالات شخصیتی و انتقال آسیب‌دیدگی به نسل بعدی، بازنگری تاریخ فاجعه مغول در ایران ضروری است. فرضیه فاجعه‌زدگی ایران، نتیجه مطالعه این دوران تاریک تاریخ از زاویه آسیب‌شناسی فردی و اجتماعی است. بنا به این فرضیه، به دلیل عمق زیاد و مدت طولانی آسیب‌دیدگی ناشی از فاجعه مغول، که شاید ده نسل پی در پی را تحت تأثیر قرار داده باشد، شخصیت عمده اجتماعی ایرانیان در این دوران به‌طور اساسی آسیب دیده است. اگر جامعه را به یک ارگان زنده تشبیه کنیم می‌توان گفت آسیب‌دیدگی شخصیت عمده اجتماعی ایرانیان مشابه اثر اختلال پیچیده روحی پس از حادثه در افراد است.

بنا به فرضیه فاجعه‌زدگی، هجوم و پیروزی و استقرار اقوام نیمه وحشی مغول در دوره ایلخانان خشونت همراه با گرایش سادیستی را در مقیاس وسیعی در منطقه ما در سطح خانوادگی، اجتماعی و سیاسی نهادینه کرده و بخش قابل ملاحظه‌ای از مردم ایران در طی دوران فاجعه مغول دچار آثاری از اختلال پیچیده روحی پس از حادثه و مبتلا به رگه‌هایی از اختلالات شخصیت خود شیفته، شخصیت مرزی، شخصیت ضداجتماعی و شخصیت بدگمان

شده‌اند که از طریق رفتارهای خشونت‌زا در خانواده و در حیطه‌های اجتماعی و سیاسی از هر نسل به نسل بعدی انتقال یافته‌اند. به این صورت، دایره‌های بسته‌ای از آسیب‌دیدگی و خشونت در این سطوح سه‌گانه بوجود آمده‌اند بطوریکه هر یک از این سه دایره، گذشته از تأثیر بر خود، بر دو دایره دیگر اثر کرده و از آنها اثر پذیرفته است.

با در نظر گرفتن پدیده انتقال افقی و انتقال عمودی آسیب‌دیدگی می‌توان شکل تأثیرگذاری این سه دایره را بر یکدیگر نشان داد. برای نمونه، در جامعه‌ای که میزان نسبتاً بالایی از خشونت قابل قبول و معمول است، می‌توان انتظار داشت که والدین آسیب‌دیده اغلب خود کودکان آسیب دیده پرورش دهند و لذا دایره خشونت اجتماعی بر دایره خشونت در خانواده اثر مستقیم بگذارد. بهمین ترتیب، خشونت لشکران فاتح و حکومت‌های خودکامه بر مردم شهر و روستا می‌تواند در خانواده‌ها از طریق کودک آزاری و زن آزاری به صورت خشونت علیه ضعیفترین اعضاء در واحد خانواده که صاحب حقوق و مقام پایین تری هستند انتقال یابد و در نتیجه خشونت در دایره سیاسی می‌تواند موجب تداوم خشونت در دایره خانواده باشد.

بنا به فرضیه فاجعه‌زدگی، آسیب‌دیدگی دوران مغول که در دایره‌های سیاسی، اجتماعی، و خانواده تسلسل تاریخی یافته، بر رفتارها، عادات، و فرهنگ ایرانیان اثر ماندگار گذاشته است. اگرچه شدیدترین آثار روحی فاجعه مغول در طی قرن‌های متمادی تعدیل یافته، علائم این فاجعه بصورت آثاری از رگه‌هایی از اختلالات شخصیت خود شیفته، شخصیت مرزی، شخصیت ضد اجتماعی و شخصیت بدگمان، از قبیل ناامنی درونی، بدگمانی، عجز و مظلوم‌گرایی، حساسیت شدید، دوسونگری (سیاه یا سفید دیدن)، خودشیفتگی، بیش‌انگیزگی، پرخاش‌جویی و کینه‌ورزی در روان و رفتار اجتماعی مردم باقی مانده است. این ناهنجاریهای روحی همواره در حیطه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و خانوادگی حاکم و تشنج‌زا بوده، پیوسته مسئله‌ای وخیم و بنیادی در روابط فردی و جمعی و در فعالیت و همکاری اجتماعی به‌شمار می‌آمده و ریشه ناکامی‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، علمی، و فرهنگی کشور را تشکیل داده است.

روایاتی که از مورخین دوره مغول در دست داریم و در بخش «فاجعه مغول در ایران» به تعداد کمی از آنان در این چکیده اشاره کردیم همگی بر فرضیه فاجعه‌زدگی دلالت دارند. در بخش‌های بعدی، شواهد متعدد دیگری را در زمینه‌های مختلف ارائه می‌دهیم که فرضیه فاجعه‌زدگی را تأیید می‌کنند.

فتوحات تیمور و یاسازدگی ایران

با شرح مختصر بالا از روان‌شناسی آسیب‌دیدگی و طرح فرضیه فاجعه‌زدگی، به بررسی دوران مغول ادامه داده، نشان خواهیم داد که چگونه پس از حکومت ایلخانان آسیب‌دیدگی

شدید اجتماعی دوام یافت و با فتوحات خونین و بی‌رحمانه تیمور فاجعه اولیه مغول بار دیگر تکرار شد.

پس از غازان، حکومت ایلخانان دوام چندانی پیدا نکرد و با مرگ ابوسعید آخرین ایلخان که جانشینی هم نداشت به سرعت فروپاشید و جای خود را به آشوب و هرج و مرج ناشی از جنگ‌های داخلی شاهزادگان و امرای محلی ایلخانی داد که قلمرو هر یک در بخشی از خاک ایران قرار داشت. از این گذشته، سپاهیان حکومت قپچاق مغول در شرق ایران بارها نواحی شرقی کشور را مورد یورش و کشتار قرار دادند و هر بار فجایع جدیدی به بار آوردند. این دوران همچنین مصادف با شیوع بیماری مسری مهلکی در ایران و سایر کشورهای آسیا و اروپاست که منجر به مرگ میلیون‌ها نفر در سراسر جهان شد و در تاریخ به "مرگ سیاه" معروف شده است.

در سال ۷۸۱ هجری (۱۳۸۰ میلادی)، مردم ایران بیش از ۱۶۰ سال بود که تقریباً به‌طور پی‌درپی ابتدا از طریق حملات و قتل عام‌های مغول که در ۶۱۶/ ۱۲۱۹ آغاز شد، سپس تحت یوغ حکومت وحشیانه ایلخانان از ۶۵۵ تا ۷۳۵ هجری (۱۲۵۸ تا ۱۳۳۵ میلادی) و سرانجام پس از فروپاشی سلسله ایلخانان در اوضاع هرج و مرج دائمی، جنگ‌های داخلی و خارجی و کشتار و مرگ و میر، کمابیش بی‌وقفه در شرایط آسیب‌دیدگی دائمی قرار داشتند.

با آشوب و جنگ‌های پی‌درپی ملوک‌الطوایفی پس از فروپاشی ایلخانان، اوضاع ایران به‌قدری وخیم شده بود که تنها ترس از یک حکومت مرکزی نیرومند بی‌رحم و خودکامه، می‌توانست فتنه و شرّ قلدران و گردنکشان محلی را فرو نشاند و آرامش و امنیت نسبی برقرار کند.

سرانجام تیمورلنگ که از قبایل ترک سمرقند بود، آن جبار خونریز زمان شد. او از سال ۷۸۱ هجری (۱۳۸۰ میلادی) سرتاسر ایران و خاورمیانه را با شقاوت‌ها و کشتارهایی که در تاریخ بشر تنها در دوران حملات اولیه مغول‌ها سابقه داشت تحت سلطه بی‌رحمانه خود درآورد و بدون وقفه تا روز مرگ خود در ۸۰۷ هجری (۱۴۰۵ میلادی) به مدت ۲۵ سال با بسیاری جنگ‌های پی‌درپی بار دیگر فاجعه تاریخی دردناکی مشابه فاجعه مغول را بر مردم همه این مناطق تحمیل کرد.

حافظ که در این دوران تیمور می‌زیسته، غلبه خشونت در روابط خانوادگی و اضمحلال اخلاقی جامعه را چنین تشریح می‌کند (معین، ۱۳۶۹):

این چه شوری است که در دور قمر می‌بینم	همه آفاق پر از فتنه و شرّ می‌بینم
اسب تازی شده مجروح به زیر پالان	طوق زرین همه بر گردن خر می‌بینم
دختران را همه جنگ است و جدل با مادر	پسران را همه بد خواه پدر می‌بینم
هیچ رحمی نه برادر به برادر دارد	هیچ شفقت پدر را به پسر می‌بینم

جوهر شخصیت چنگیز و تیمور بر سه خصوصیت خودشیفتگی، سادیسم، و همچنین

میل به تخریب و آدم‌کشی استوار بود که اریک فرم در شخصیت هیتلر نیز نشان داده و آنرا مرده بارگی^(۱) خوانده است. (Fromm 1997, p433)

مهم‌ترین وجه اشتراک سیاست‌های چنگیز و تیمور استفاده آنها از ایجاد وحشت و اجرای قوانین یاسایی برای تحمیل اطاعت محض از احکام و فرامینشان بود. فرهنگ یاسایی پیشتر توسط مغولان از خارج از جامعه اسلامی وارد این مناطق شده بود. نقش تاریخی تیمور در آن بود که به‌عنوان مسلمان‌زاده‌ای که با فرهنگ اسلامی کاملاً آشنا بود و بنابراین در نزد مردم بومی، خودی محسوب می‌شد، با فتوحات خونین خود، سنن سیاسی نظامی مغولها و فرهنگ یاسایی را در جامعه اسلامی خاورمیانه و آسیای مرکزی تثبیت کرد که ما آنرا یاسازدگی منطقه می‌نامیم. از این لحاظ، نقش تیمور، که خاطره لشکرکشی‌ها و جنایات اولیه مغول‌ها را بار دیگر زنده کرد، مکمل نقش چنگیز است. تیمور میراث یاسای چنگیزی را در مرکز و غرب آسیا به‌جا گذاشت که بعد از وی پایه همه سلسله‌های ترک این مناطق تا قرن بیستم شد.

سیاست دیگر تیمور که در جوامع اسلامی خاورمیانه پایدار شد استفاده از اعتقادات دینی اسلامی برای توجیه مشروعیت حکومت، سرکوب، و اقدامات نظامی وی بود. او هم مانند چنگیز ولی بر خلاف سلاطین قبل از مغول در ایران که مشروعیت خود را از خلیفه وقت می‌گرفتند، ادعا می‌کرد همه پیروزی‌هایش نتیجه دخالت مستقیم الهی است. اضافه بر این، «او مدعی بود که از طریق فرشته‌ای که بر او ظاهر می‌شود با عالم روح در ارتباط است و قدرتی ماورای طبیعی در فهم انگیزه‌ها و نقشه‌های دیگران دارد». (Manz 1999, page 15)

بدین ترتیب چنگیز و تیمور میراثی را از خود برجای گذاشتند که موجب ریشه‌گیری و تثبیت فرهنگ یاسایی مغول‌ها در منطقه یا یاسازدگی این جوامع شد.

مکانیزم‌های دفاعی ایرانیان در برابر مغول

واکنش سیاسی ایرانیان در برابر پیروزی مغول‌ها در فتح ایران و استقرار حکومت ایلخانان به دو شکل انجام گرفت که شباهت زیادی به عکس‌العمل آنان در دوره‌های قبلی به تسخیر ایران توسط اعراب و سلطه بنی‌امیه و نیز به استقرار حکومت ترکان سلجوقی در کشور داشت.

از یک سو، شورش و مقاومت و مقابله نظامی با ایلخانان در گوشه و کنار ایران ادامه داشت که الگوی تاریخی‌شان جنبش‌های ملی ضدبنی‌امیه و نهضت اسماعیلیه علیه ترکان سلجوقی بشمار می‌رود. موفق‌ترین آنها، جنبش شیعه‌گرای سربداران علیه مغولان و حکومت آنان در بخشی از خراسان و مازندران بشمار می‌رود، حکومتی که نزدیک ۵۰ سال دوام یافت تا سرانجام توسط تیمور سرنگون شد.

1) Necrophilia

از سوی دیگر، همانطور که خاندان‌های وزرای ایرانی دوران ساسانی مانند برامکه با حکومت اعراب و همچنین وزرای ایرانی چون خواجه نظام الملک با حکومت سلاجقه در ایران همکاری کردند، خاندان جوینی که از وزرای خوارزمشاهیان بودند و دانشمند و فیلسوفی چون خواجه نصیرالدین طوسی که پیش از لشکرکشی هلاکوخان در قلعه الموت اسماعیلیه مشغول کار علمی بود به همکاری با ایلخانان مغول پرداختند تا بتوانند میراث ملی و فرهنگی ایران را حفظ نمایند و قوم مهاجم را به تمدن دیرینه این سرزمین جلب کنند. شیرین بیانی بر نقش ارزنده خاندان‌های اصیل دیوانی نظیر جوینی در بازسازی ایران و بقای فرهنگ کشور تأکید کرده و همکاری این خاندان‌ها با حکومت فاتح ایلخانی را بدین منظور کاملاً لازم تشخیص داده است. (شیرین بیانی ۱۳۸۱، جلد ۲، ص ۳۸۳)

فروپاشی خلافت بنی‌عباسی به‌عنوان پیشوای اهل سنت از یک طرف و نقش تاریخی شیعه در جنبش‌های ملی و آزادیخواهی ایرانیان در برابر اعراب (قیام ابومسلم)، ترکان سلاجقه (اسماعیلیه)، و مغول‌ها (سربهداران) از طرف دیگر، دو دلیل عمده سیاسی برای رشد شیعه‌گری در این دوران به‌شمار می‌آیند. اما دلایل اجتماعی مهم دیگری نیز در کار بوده اند که نقش اساسی در فرایند رشد مذهب شیعه در دوران مغول ایفا کرده‌اند که باید در نظر گرفته شوند.

مهم‌ترین واکنش اجتماعی به حمله مغول، پیدایش و گسترش وسیع طریقت‌های صوفی بود که برخلاف دوران پیش از مغول کاملاً مستقل از ساختارهای رسمی مذهبی صورت می‌گرفت و به‌طور مستقیم پاسخی به نیازهای مردم فاجعه‌زده بویژه در شرایط از هم‌پاشی دستگاه دولت محسوب می‌شد. تصوف و عرفان در این دوران به مرهمی برای تسکین مردم فاجعه زده و حمایت از آنان بدل شدند و به صورت مهم‌ترین مکانیزم دفاعی در برابر "بلائی آسمانی" مغول درآمدند. طریقت‌های مختلف صوفی در همه مناطق خاورمیانه با ایجاد مراکز رفاهی و عمرانی، با جلب توجه مردم به مقولات معنوی و الهی، با دعوت آنان به ترکیه نفس و ترک مسائل دنیوی و مادی، و با وعده عشق باطنی و خدایی، به‌صورت مهم‌ترین پناه‌گاه ممکن برای حفظ روح و روان توده‌های مردم داغ دیده درآمدند. در شرایط سقوط اخلاقیات در روابط اجتماعی، تجربه عرفانی عشق به خدا از طریق پرهیزکاری تنها راه رسیدن مردم آسیب‌دیده به ثبات، اطمینان، مهر و دل‌بستگی بود. شایان توجه است که مولوی و حافظ، دو شخصیت بزرگ عرفان ایران، محصول این عصراند. مولوی در اوایل این دوران و هنگام حملات اولیه مغول رشد یافت در حالیکه حافظ در اواخر این دوران می‌زیسته و هم عصر تیمور بوده است.

آزادمنشی بسیاری از ایلخانان در زمینه دینی و مذهبی امکان رقابت آزاد ادیان و مذاهب را پس از انقراض خلفای بنی‌عباسی به‌وجود آورد. در این شرایط به چهار دلیل اساسی مذهب شیعه در میان ایرانیان رشد چشمگیر نمود و بطور روزافزونی نقش ناجی مردم

فاجعه‌زده را بعهدہ گرفت.

اول آنکه شیعیان همواره استدلال می‌کردند که خلفای اموی و سپس خلفای عباسی قدرت را به ناحق از بیت پیغمبر اسلام غصب کرده، و حکومت‌های ظالمی تشکیل دادند که خود ریشه مصیبت‌هایی بوده که بر سر امت اسلام آمده است. بی‌شک از دیدگاه اقشار وسیعی از اهل سنت فاجعه عظیم مغول و برقراری حکومت کفار ایلخانان در خاورمیانه تایید تاریخی نقطه نظریات شیعه بشمار می‌رفته است و آنانرا بالقوه پذیرای اصول مذهب شیعه می‌کرده است.

دوم آنکه فاجعه خانمانسوز مغول در سطح وسیعی نیاز روحی و روانی مصیبت دیدگان به غصه‌داری عمومی و سوگواری اجتماعی را به‌وجود آورده بود. سنت سوگواری جمعی تنها در میان شیعیان بطور سازمان یافته رواج داشت. مراسم بزرگداشت عاشورا و حماسه کربلا که هر سال دست‌کم از دوره آل‌بویه توسط شیعیان در سطح محدودی برگزار می‌شد، و همچنین مراسم بزرگداشت سایر امامان به فاجعه‌زدگان دوره مغول امکان عزاداری برای فاجعه جدید را هم می‌داد.

سوم آنکه همبستگی و بافت اجتماعی در دوران پیش از حمله مغول در نتیجه منازعات خونین شافعی‌ها و حنفی‌ها و تخصصات اهل سنت و اسماعیلیه سست شده و در اثر فاجعه مغول بشکل قابل ملاحظه‌ای درهم شکسته شده بود. در این شرایط، عزاداری جمعی شیعیان و گریه و زاری گروهی آنان نقش مهمی در بازسازی جامعه آسیب دیده ایفا می‌نمود زیرا به تقویت همبستگی مردم و استحکام بافت اجتماعی کمک می‌کرد.

چهارم آنکه فاجعه مغول چنان روحیه درماندگی و یأس را در مردم خاورمیانه تثبیت کرد که مذهب شیعه دوازده امامی با نوید ظهور مهدی زمان جهت از میان بردن ظلم و استقرار عدل در جهان امید و جذابیت ویژه‌ای برای مردم مظلوم و مفلوک این دوران بوجود آورد. در واقع در قرن هشتم هجری (چهارده میلادی) رهبران بسیاری از طریقت‌های صوفی در منطقه، مانند حروفیه، نقطویه، نوربخش و مشعشعه، دست به ادعای مهدویت زدند و مریدان بسیاری را به گرد خود درآوردند.

در نتیجه این عوامل، در قرون هشتم و نهم هجری (چهاردهم و پانزدهم میلادی) واژه سنی-شیعه در ایران رایج گشت زیرا بسیاری از سنیان در این دوران به امامان شیعه نیز اعتقاد داشتند. برخی از مهمترین طریقت‌های سنی مانند طریقت شیخ صفی‌الدین اردبیلی که بعدها صفویه را بنا کردند به طریقت‌های شیعه تبدیل شدند.

هرچند صوفی‌گرایی، خارج از حیطه سیاسی آن، اغلب با گریز از واقعیت همراه بود و در موارد مهمی به ترک دنیا و جامعه‌گریزی منجر می‌گشت، بی‌تردید عرفان و تصوّف نقشی اساسی در نجات روح آسیب‌دیده ایرانی و احیای اصول اخلاقی در میان بخشی از جمعیت در مقابل فاجعه مغول ایفا کردند و بطورکلی عاملی اساسی در حفظ و دوام روح سالم و توام

با عشق و متمایل به خردگرایی و بدور از ناراحتی‌های عصبی در میان بخشی از مردم جامعه ما بوده اند که پایه مهمی برای پیشرفت ایران بشمار می‌رفته است.

فرایند رشد اجتماعی صوفی‌گری و شیعه‌گری در قرون هفتم تا نهم که مکانیزم اصلی دفاعی مردم ایران را برای مقابله با فاجعه مغول و برای تجدید سازماندهی جامعه تشکیل می‌داد، همچنین به رشد شیعه غلو در میان قزلباشان طریقت صفی‌الدین اردبیلی منجر شد که پایه‌های ایران جدید را با تحکیم سلسله صفوی، ایجاد وحدت ملی، و رسمی شدن شیعه دوازده امامی به‌عنوان مذهب کشور بنیان گذاشت.

اما ابعاد فاجعه بسیار شدیدتر از آن بود که بتوان اکثریت جامعه را از آسیب‌دیدگی فاحش نجات داد و از انتقال نسل به نسل آن جلوگیری نمود. علاوه بر این، جنبش تصوف که ابتدا هدفش ارتقای اخلاقی و مقابله با فاجعه‌زدگی مردم بود خود نیز در بخش‌های عمده‌اش تحت تأثیر شرایط زمان، قربانی انحطاط اجتماعی ناشی از حمله مغول شد. در این مورد، صفا می‌نویسد:

«تصوف هم یک حرکت عقلی آمیخته با دین و ارشاد به‌طرف کمالات نفسانی بود و حکومت وحشیان ترک و تاتار و مغول نمی‌توانست وسیله‌ای برای ترویج یا توسعه عمقی آن باشد و تنها ممکن است یأس و فقر و نومیدی و نابسامانی و در به‌دوری عده‌ای از مردم را به‌خانقاه‌کشانده و سربار شیوخ و پیشوایان تصوف کرده باشد و یقیناً همین گروه وسیله مؤثری برای انحطاط تصوف و عرفان شدند و آثار خود را در اواخر دوره مغول و دوره‌های بعد آشکار کردند.

«مسلماناً رواج طریقه «قلندریه» در این عهد و افزایش فراوان شماره «قلندریان» در ایران و کشورهای مجاور و تشکیل دسته‌های متعددی از آنان که بین شهرها و مراکز مهم صوفیه در حرکت بوده‌اند، مولود همین انحطاط و نتیجه مستقیم مصائب اجتماعی بود.» (صفا، جلد ۳، ص ۱۶۶)

اثر پایدار فاجعه در تاریخ سیاسی

تا دوران صفویه همه حکومت‌ها در ایران از جمله تیموریان و آق‌قویونلوها مدعی انتساب به دودمان چنگیزخان بودند و تا دوران قاجارمهمترین حاکمان ایران یا مستقیماً و علناً مانند نادرشاه و آغامحمدخان از رهبری چنگیز و تیمور الهام می‌گرفتند یا مانند شاه اسماعیل و شاه عباس، علی‌رغم دشمنی با دودمان چنگیز، قاطعانه در حکومت خود از شیوه یاسایی میراث چنگیز الگو می‌گرفتند.

از زمان تیمور به بعد، حاکمان سلسله‌های بزرگ ادعا می‌کردند به نوعی گزیده خداوند در زمین‌اند. شاه اسماعیل بنیانگذار سلسله صفویه رسماً خود را سایه خدا بر زمین اعلام کرد و پس از نادرشاه همین ادعا توسط شاهان قاجار از سر گرفته شد. (Lapidus p 24) این

البته سنتی بود که از ایران پیش از اسلام تقلید می‌شد ولیکن پادشاهان ایران پس از تیمور سیاست‌های خونخوارانه و خودکامه‌ای را بنام اسلام توجیه می‌کردند که در واقع میراث چنگیزخان بشمار می‌رفت و از نظر ابعاد خون‌ریزی و بیرحمی در تاریخ پیش از مغول در ایران بی‌سابقه بود.

اکثر سلاطین مسلمان در ایران پیش از مغول مشروعیت حکومت خود را از خلیفه عباسی به‌عنوان پیشوای مسلمین می‌گرفتند که این خود محدودیت عمده‌ای در برابر خشونت سلاطین علیه مسلمانان قرار می‌داد. به این دلیل اگرچه سلطان محمود، که از خشن‌ترین سلاطین ایران پس از حمله اعراب به ایران و پیش از حمله مغول به شمار می‌آید، کشتارهای وسیعی در هندوستان برای «غارت بلاد کفار» مرتکب شد، تنها در موارد بسیار معدودی دست به کشتار محدود مسلمانان شیعه و معتزله در ایران زد. از سوی دیگر، بسیار اتفاق می‌افتاد که سلطان محمود پس از درگیری با دشمنانش دست‌کم در بار اول با آنها از در مصالحه در می‌آمد و آنها را مورد بخشش قرار می‌داد.

اما پس از حملات مغول و تیمور، حکام و پادشاهان در ایران در پی‌روی از سیاست‌های یاسایی مغولها نه تنها ابایی از کشتار و مثله کردن دسته‌جمعی مردم عادی شهرهایی که در مقابل آنها مقاومت نشان داده بودند نداشتند بلکه خود را اصولاً در مقابل هیچ مقام ارشدی موظف به توضیح و توجیه اعمال فجیعشان نمی‌دیدند. تمایل معمول در عصر پیش از مغول مبنی بر مصالحه و بخشش دشمنان، دست‌کم در بار اول، جای خود را به انتقام‌جویی‌های افراطی دوران پس از مغول داد که در واقع بر فرهنگ و الگوی یاسایی استوار بود.

در تاریخ سیاسی ایران، استمرار سادیسیم مغولی در دوران پس از تیمور را می‌توان به روشنی در زندگی شخصی و کارنامه سیاسی شاه اسماعیل صفوی، شاه عباس کبیر، نادر شاه افشار، و آغا محمدخان قاجار - که از نظر ایجاد وحدت ملی و بنیانگذاری و تثبیت سلسله‌های بزرگ صفویه و قاجاریه مهم‌ترین پادشاهان تاریخ مدرن ایران در ۵۰۰ سال گذشته محسوب می‌شوند - تشخیص داد. نقش ارزنده این شاهان در ایجاد ایران جدید اغلب مانع آن بوده است که خصوصیت‌ها و سیاست‌های وحشیگرانه آنان بررسی و تحلیل شود. در ادبیات سیاسی معاصر تنها به عبارت «استبداد خودکامه» در مورد سیاست این شخصیت‌های بزرگ تاریخی اکتفا شده است در حالی که مورخان قدیم از واژه «خونخوار» که بیشتر معرف شخصیت درونی آنهاست استفاده می‌کردند. امروزه با استفاده از طبقه بندی جاری اختلالات شخصیت، ما رگه‌هایی از اختلال شخصیت خودشیفته و شخصیت ضد اجتماعی و شخصیت بدگمان را در این پادشاهان می‌یابیم. در این چکیده تنها به اشارات مختصری در مورد شباهات شیوه‌های حکمرانی صفوی با سنت‌های مغول و تیمور می‌پردازیم.

افسانه‌های مشابهی که در تاریخ در خصوص چنگیز، تیمور، و شاه اسماعیل نقل شده است گواه بر تسلسل و استمرار تاریخی توحش مغول در دوران صفوی دارد: چنگیز خان،

بنا به کتاب «تاریخ سَرّی»، و تیمور لنگ، بنا به روایت ابن عربشاه، و شاه اسماعیل صفوی، بنا به ایلیچی نظامشاه و فوایدالصفویه نوشته ابوالحسن قزوینی (پارسادوست ۱۳۸۱، ص ۷۶۲)، در هنگام تولد هر یک دلمه‌ای از خون در دست داشته‌اند.

صفا در مورد سلسله صفویه می‌گوید: «بنیاد سلطنت صفوی از همان آغاز کار بر خشونت و خون‌ریزی‌هایی نهاده شد که گاه تا مرز توحش و بربریت پیش می‌رفت.» (صفا ۱۳۸۰ جلد ۵، ص ۹۶)

البته خشونت‌های سادیستی پادشاهان در تاریخ همه کشورهای از جمله در دوره پیش از مغول در ایران نیز وجود داشته است. بحث ما در اینجا در مورد تحول و افزایش بی‌نظیر کیفی و کمی این خشونت‌ها و تداوم نظام‌مند و نقش تعیین‌کننده آنها در تاریخ ایران بعد از حمله مغول است.

یکی از فجیع‌ترین جنایات تاریخ بعد از مغول در ایران کشتار ده‌ها هزار تن از پیروان اهل سنت بدست شاه اسماعیل است. او که با تایید قزلباشان معتقد بود مهدی موعود و روح پیامبران و امامان است سیاست سنی‌کشی خود را علیرغم مخالفت علمای شیعه به اجرا در آورد. (تاریخ عالم آرا ۱۳۶۳، ص ۶۵-۶۴)

تکان‌دهنده‌ترین نشانه افزایش خشونت‌های سادیستی در ایران را می‌توان در رواج سنت مغولی انتقام‌جویی از طریق آدم‌خواری مشاهده کرد. در ایران در دوران پس از ظهور اسلام تا پیش از حمله مغولها اثری از هیچگونه آدم‌خواری که در اسلام اکیداً نامشروع است، پیدا نمی‌کنیم. شواهد زیادی در دست است که مغولان برای ایجاد وحشت از پختن و خوردن گوشت دشمنان خود بویژه متهمان به خیانت ابایی نداشتند. راهب فرانسوی، پل سنت کونین که از یکی از فرستادگان پاپ (اینوسنت چهارم) به امپراتوری مغول بود و از ارمنستان و شمال غربی ایران در ۱۲۴۷ میلادی (۶۴۴ هجری) دیدن کرد گزارش کرده است که مغولها به سه دلیل گوشت دشمنان خود را می‌خوردند: از فرط گرسنگی، به منظور لذت یافتن، و برای ایجاد وحشت در دشمن (Jackson 2001). چند نمونه از آدم‌خواری در تاریخ ایلیخانان ثبت شده است. (Amitai-Preiss 1995, p 177)

شاه اسماعیل صفوی سنت آدم‌خواری مغولها را در خاندان صفوی وارد کرد (پارسا دوست، ص ۲۳۳ و ۲۹۳). مجازات مغولی آدم‌خواری در دربار شاه عباس کبیر نیز معمول بود.

پول سیمون (Paul Simon) کشیش کرملی از ایتالیا، که بارها در دیوان عدل شاه عباس حضور داشت و انواع مجازات‌ها را دیده بود به تفصیل درباره دوازده سگ آدم‌خوار و دوازده مرد «زنده‌خوار» شرح می‌دهد که چگونه در حضور شاه آماده فرمان بودند تا به حکم او هر کس را بدرند و بخورند. در مراجع ایران نیز این مجازات وحشیانه ذکر شده است (فلسفی ۱۳۷۱، ص ۸۷-۴۶).

شاه عباس از نظر خدماتی که در ایجاد ایران متحد و شکوفایی اقتصاد و هنر و معماری داشته است بزرگترین پادشاه بعد از اسلام در ایران به شمار می‌آید. اما او هم براساس فرهنگ یاسایی حکومت می‌کرد. شاه‌عباس از روی بدگمانی پسران خود را نابینا کرد و از میان برد و بدین ترتیب میراثی در خاندان صفوی تثبیت کرد که آغاز انحطاط این سلسله به شمار می‌رود.

نمونه‌هایی از شیوه‌های معمول مجازات که در دیوان عباسی اجرا می‌شده است «جوشانیدن آدمیزادگان بود در روغن گداخته و یا قبای باروتی بر تن محکومان بدبخت و آتش زدن آن، و یا شکم دریدن، زنده پوست کردن دست و پا بریدن، میل در چشم کشیدن، گوش و بینی بریدن، سرب گداخته در گلو ریختن، زبان بریدن، بسیخ کشیدن، پوست آدمی بکاه انباشتن، از دروازه‌ها واژگون آویختن، در پوست گاو کشیدن، در گج گرفتن و ازینگونه کارهای نابهنجار.» (صفا ۱۳۸۰، جلد ۵، بخش ۱، ص ۱۰۳)

اثر پایدار فاجعه در تاریخ اجتماعی

تأثیر دو‌یست سال حملات مغول، حکومت ایلخانان، و فتوحات تیموری بر تاریخ اجتماعی ایران به‌هیچ وجه کمتر از تأثیر آن بر تاریخ سیاسی نیست و در واقع این دو بی‌تردید دو روی یک سکه‌اند. آسیب‌دیدگی جامعه از فاجعه مغول مولد بستر اجتماعی و فرهنگی ناهنجاری بوده که نقشی اساسی در بازتولید حکومت‌های استبدادی پادشاهان ایران ایفا نموده است.

پیروزی مغول‌ها با سیاست یاسای چنگیزی در ایران و تکرار چنین پیروزی یاسایی توسط تیمور و شاه اسماعیل، تفکر قبیله‌ای دوسونگری (خودی یا غیر خودی) و به عبارت دیگر سیاه یا سفید دیدن همه کس و همه چیز را در روابط اجتماعی نیز حاکم کرد. از نظر روانشناسی مدرن می‌توان حدس زد این روند با گسترش وسیع رگه‌هایی از اختلالات شخصیت خود شیفته و شخصیت مرزی در جامعه همراه بوده است.

مهم‌ترین نمایش این تغییر و غلبه تفکر و روحیه قبیله‌ای در تاریخ اجتماعی ایران را می‌توان در منازعات چند صدساله حیدری و نعمتی دید که دست‌کم از دوران صفویه آغاز شد. شهرهای سراسر ایران به محلات متخاصم حیدری و نعمتی تقسیم شدند. برخلاف منازعات شافعی‌ها و حنفی‌ها در دوران پیش از حمله مغول که اختلاف مذهبی داشتند و بر سر کنترل منابع و امکانات موجود رقابت می‌کردند، حیدری‌ها و نعمتی‌ها که از زمان صفویه هر دو شیعه بودند بدون هیچ گونه دلیل مادی، مذهبی، یا قومی و تنها به خاطر هویت‌های متفاوتشان به‌طور سازمان داده شده و مرتب با چوب و چماق، تیر و کمان، شمشیر و تفنگ با یکدیگر به جنگ و جدال می‌پرداختند. در این جنگ‌ها همواره عده‌ای کشته و عده بیشتری مجروح می‌شدند. پژوهش وسیع و اساسی درباره این مخاصمات در دوره اخیر توسط حسین

میرجعفری آغاز شد. (Mirjafari 1979)

در ۱۵۷۱ میلادی، وینسنسو دالساندری، Vincenzo d'Alessandri، دیپلمات ایتالیایی از شهر تبریز چنین گزارش می‌دهد: «مردم تبریز به دو دسته، که یکی حیدری خوانده می‌شود و دیگری نعمتی تقسیم شده‌اند و این جماعت، در نه محله سکونت دارند. یکی در پنج محله و دیگری در چهار. و عده ایشان در حدود دوازده هزار تن است. این فرقه‌ها پیوسته با هم دشمنی می‌نمودند و همدیگر را کشتار می‌کردند. نه شاه می‌توانست ازین کار ممانعت کند و نه دیگران زیرا سی سال بود که این دو دسته از هم نفرت یافته بودند.» (سفرنامه‌های ونیزیان در ایران ۱۳۴۹، ص ۴۴۵)

یک قرن بعد شاردن این اوضاع را در تبریز تأیید می‌کند و تأکید می‌کند که «تمام ایران» به این دو جناح تقسیم شده است و «شهر اصفهان به دو ناحیه تقسیم شده است یکی در سمت شرق بنام جوبراهی نعمت‌اللهی و دیگری در سمت غرب بنام داردشتی حیدریه... این دو محله در واقع دو جناح‌اند که حومه و منطقه شهر را تشکیل می‌دهند.» (Perry 1999, p60)

بنا به میرجعفری، جنگهای حیدری-نعمتی بطور منظم و متناوب منجمله در مراسم ایام مذهبی و همچنین در ورزش‌ها و بازی‌هایی مانند خروس‌جنگی با رسم و تشریفات خاص خود صورت می‌گرفت (Mirjafari 1979, p144). برای مثال در مورد اصفهان در اواخر قرن نوزدهم گزارش داده شده است که از زمان صفویه در روز عید قربان دستجات حیدری و نعمتی از محلات مختلف بسمت میدان بزرگ شهربراه می‌افتادند و در تقاطع خیابان‌ها و هنگام تقسیم گوسفند ذبح شده به زدو خورد می‌پرداختند به طوری که هر سال سی تا چهل نفر زخمی و سه تا چهار نفر کشته می‌شدند. (تحویله‌دار اصفهانی ۱۳۴۲، ص ۸۸-۸۹)

این منازعات در ابعاد خود در روایات پیش از فاجعه مغول در ایران کاملاً بی‌سابقه بوده و بی‌شک محصول دوران بعد از مغول و تیمورانند. می‌توان حدس زد رفتارهای وحشی‌گرایانه و ظاهراً بی‌دلیل نعمتی‌ها و حیدری‌ها علیه یکدیگر راهی برای بیرون ریختن درد و خشم درونی ناشی از فاجعه‌زدگی تاریخی پس از حمله مغول بوده است. گویی درد و خشم درونی انبوه و عمیقی بصورت یک انرژی منفی و مخرب در روان مردم نهادینه شده که بطور مرتب می‌باید راه مفری پیدا می‌کرده و از طریق این منازعات بطور موقتی بیرون ریخته و بر سر جناح مخالف خالی می‌شده است. در برخوردهای دوسوگرانه‌ی پایه‌های جناح‌های حیدری و نعمتی که دنیا را حیدری یا نعمتی یعنی سفید یا سیاه می‌دیدند و در اشکال منازعات آنها می‌توان رگه‌هایی از اختلالات شخصیت مرزی و خودشیفته و ضداجتماعی و بدگمان را تشخیص داد.

در واقع، تعلق به دسته نعمتی یا حیدری و مقابله با گروه متخاصم جذابیت خاصی برای انسان‌هایی دارد که در اثر آسیب‌دیدگی و بی‌ثباتی و ناامنی درونی نیازمند حمایت پدرسالارانه از جانب دسته خود هستند که به آنها امنیت و احساس تعلق گروهی بدهد. این

آسیب‌دیدگان می‌توانند خشونت‌های درونی خود را علیه گروه رقیب بیرون بریزند و در جمع هم‌مسلمانان خود احساس کاذب آرامش بدست آورند.

جنگ‌های حیدری-نعمتی مهمترین ویژگی تاریخ اجتماعی ایران پس از دوران تیموری تا دوران پهلوی بشمار می‌آیند. بجان هم افتادن ایرانیان سر هیچ و پوچ یکی از اساسی‌ترین تبعات تاریخی فاجعه مغول در جامعه بوده است.

رکود علم و فلسفه و رشد تحجر فکری و تفکر قشری

در دوران اولیه ایلخانان هنوز تداوم نسل ریاضی‌دانان، دانشمندان، فیلسوفان و عرفا که پیشینه چند صد ساله در ایران و منطقه داشت از هم نگسسته بود. اضافه بر این، برخی از رشته‌های علمی و عقلی بدلائل خاص خود بطور مستقیم از طرف تعدادی از ایلخانان مورد حمایت قرار می‌گرفت. باید در اینجا دو مورد مهم را خاطر نشان کرد، یکی تاریخ‌نویسی و دیگری نجوم و علوم ریاضی مرتبط به آن.

ایلخانان چون می‌خواستند نامشان در تاریخ جاودان بماند از همان ابتدا وزیران ایرانی خود را به تاریخ‌نویسی تشویق می‌کردند و از این دوران است که مورخین ایرانی شروع نوشتن به زبان فارسی کردند. تاریخ جهانگشای جوینی در دوره هلاکوخان و مهمتر از آن جامع‌التواریخ خواجه رشیدالدین فضل‌الله در دوره غازان که اولین اثر در تاریخ‌نویسی بین‌المللی است از مهمترین منابع تاریخ جهان در قرون وسطی محسوب می‌شوند. از طرف دیگر، ایلخانان بدلیل خرافات شمنی خود به پیشگویی و اسطرلاب اعتقاد داشتند و از این رو از همان ابتدا به حمایت از دانشمندان ایرانی در نجوم و علوم محاسبه مرتبط به آن دست زدند. در نتیجه، علوم فوق در این عصر تا دوره تیموریان به پیشرفت خود ادامه دادند. مهمترین گواه بر این ادعا، از یک طرف استقرار رصدخانه و دستاوردهای بزرگ علمی خواجه نصیرالدین در مدل‌سازی منظومه شمسی است که چند قرن بعد با جابجایی زمین و خورشید پایه مدل خورشید-محوری کوپرنیک قرار گرفت و از طرف دیگر پیشرفت‌های اساسی در علم محاسبات در این عصر توسط ریاضی‌دانان ایرانی بویژه غیاث‌الدین جمشید کاشانی در زمان الغ بیک تیموری است.

اما این نمونه‌ها استثنائی اند. ضربه مهلکی که فاجعه مغول در درازمدت بر پیکر علم، فلسفه، و خردگرایی در ایران وارد آورد با اثرهای بغایت ناگوار آن بر تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران مطابقت دارد. ترکیب چند عامل اساسی در پی حمله مغول، سرانجام شریان حیات علمی دوران تمدن طلایی ایرانی - اسلامی را که پیش از این با سلطه سلسله‌های ترک در منطقه تضعیف شده بود بتدریج بکلی قطع کرد. ویرانی شهرها، کتابخانه‌ها، مدارس و نظامیه‌ها در اثر حملات پی‌درپی مغول و از میان رفتن نسل موجود دانشمندان و متفکران در عرصه‌های مختلف علمی و فلسفی و یا مهاجرت آنها به هند و مناطق غربی سرزمین‌های

اسلامی منجر به افت عمومی و شدید فعالیت‌های علمی و فلسفی شد.

فتح کامل ایران به دست هلاکوخان، از جمله سرنگونی اسماعیلیه که پشتیبان علم و فلسفه بودند، و استقرار حکومت ایلخانان با خرافات بسیار بدوی قوم نیمه وحشی مغول، ضربه مهلکی به پایه‌های فرهنگی دانش و خردگرایی در منطقه وارد کرد. صفا در این باره تشریح می‌کند که «عادات و آداب مغول از قبیل اعتقاد به ارواح شریر و تأثیر آنها در امور عالم، ترس از جادو و جادوان، معتقد بودن به خرافاتی درباره پیشگویان و رعد و برق و اذکار و ادعیه برای تصرف در امور طبیعت و نظایر این مطالب» به تدریج به قوم مغلوب نقل شد. (صفا ۱۳۸۰، جلد ۳، ص ۸۲)

از دیدگاه تاریخی درازمدت، با حمله مغول شرایط مطلوب برای پیشرفت علمی از میان رفت. ویرانی عظیم شهر و روستا، ضربه درازمدت به کشاورزی و سقوط اقتصادی، همگی به افت درازمدت تولید و درآمد اجتماعی در کشور منجر شد. به دلیل کاهش شدید ثروت عمومی، صرف بقای جامعه به چالش بزرگی تبدیل شد که به طور عینی گرایش به محافظه‌کاری را تقویت کرد و جامعه را از تمایل به پژوهش و نوآوری باز داشت.

مهم‌ترین قربانی در این زمینه، فعالیت‌های علمی بود که در اثر روندهای تاریخی ناشی از حمله مغول، یعنی با کاهش شهرنشینی، غلبه بخش ایلاتی در زندگی اجتماعی و تولیدی، آسیب‌دیدگی روحی در جامعه و سلطه تفکر بدوی قبیله‌ای سلسله‌های مغول، ترکمن و ترک که تا قرن بیستم در ایران حکومت می‌کردند، به رکود کامل رسید. این سقوط علمی با خلاقیت در هنر، ادبیات، عرفان، و معماری که در دوره ایلخانان، تیموریان، و صفویه درخشش‌های باشکوهی داشتند بسیار متفاوت بود، تفاوت مهمی که شایسته بررسی و تأمل است.

تحقیقات دهه‌های اخیر در زمینه روانشناسی خلاقیت در رشته‌های مختلف نشان می‌دهد که در مقایسه با رشته‌های هنری و ادبی، نوآوری در رشته‌های علمی (چون نجوم، فیزیک و شیمی)، که بیشتر نیازمند تفکر و بیان منطقی، عینی و صوری است، مستلزم درجه بسیار بالاتری از ثبات درونی و احساسی است. (Ludwig 1998, p 93) در واقع، خلاقیت‌های هنری و ادبی اغلب می‌توانند نقش یک مکانیزم دفاعی را در برابر آسیب‌دیدگی ایفا نمایند ولیکن نوآوری‌های علمی و فلسفی بسیار بندرت می‌توانند در شرایط ناآرامی محیط خانوادگی و اجتماعی و بی‌ثباتی احساسی در افراد رخ دهند. از اینرو، جامعه‌ای که از تاریخ گذشته خود میراث بزرگ فرهنگی اندوخته است می‌تواند علیرغم هرگونه آسیب‌دیدگی شدیدی که تجربه کرده است خلاقیت‌های بزرگی در زمینه‌های هنری و ادبی و معماری ببار آورد، بدون آنکه در حیطه علوم و فلسفه خردگرایی پیشرفت برجسته‌ای داشته باشد.

آسیب‌دیدگی روحی مردم و صدمه به بافت اجتماعی در اثر فاجعه مغول، به مانع اصلی در راه ادامه تحصیل و پرورش علم تبدیل شد. تفوق بدگمانی و بی‌ثباتی در احساس مردم و

غلبه بر خورد سیاه یا سفید کردن به همه چیز به همان اندازه که محرک ستیزه‌جویی فرقه‌های مختلف مذهبی و صوفی و مشوق رفتارهای اجتماعی نعمتی‌ها و حیدری‌ها بود، با فعالیت و خلاقیت علمی به طور اساسی در تضاد قرار می‌گرفت.

ابن‌خلدون در این باره می‌نویسد: «چون این شهرها (عراق و خراسان) ویران گردید و تمدن از آنها زایل شد، دانش هم به سبب چیره شدن خوی بیابانگردی بر ایرانیان یک باره رخت بر بست و به دیاری که تمدن بیشتری دارند چون مصر اختصاص یافت.» (صفا ۱۳۸۰، جلد ۲، ص ۲۰۵)

رکود کامل علم در ایران و دنیای اسلام با روند رشد و استیلای محافظه‌کاری، بنیادگرایی، و تفکر قشری و متحجر صوفی و مذهبی رابطه مستقیم دارد. این روند مشابه با منازعات حیدری-نعمتی است که در بخش گذشته بررسی شد. مردم آسیب دیده بدلیل بی‌ثباتی و ناامنی درونی تمایل شدید به حمایت پدرسالارانه از جانب رهبر و یا فرقه‌ای دارند که به آنها امنیت و احساس تعلق گروهی بدهد. در عین حال، باور به عقاید و تعصبات جهانشمولی که ظاهراً جواب هر مسئله و سؤالی را از پیش دارند مانند مرهمی کاذب بر بی‌ثباتی و ناامنی درونی آنها سرپوش می‌گذارد. از اینرو، تعلق به فرقه‌هایی که بر اساس این باورها با فرقه‌های مخالف مقابله و رقابت می‌کنند به آسیب‌دیدگان نوعی امنیت گروهی داده و به آنان اجازه می‌دهد خشونت‌های درونی خود را نیز علیه گروه‌های رقیب بیرون بریزند. در این چارچوب است که می‌توان هم منازعات غالب چند صدساله حیدری نعمتی در شهرهای ایران و هم سلطه تفکر محافظه‌کارانه و قشری و افول کامل نوآوری و فعالیت‌های علمی را در جهان اسلام توضیح داد.

باید توجه کنیم که علی‌رغم ثبات سیاسی و شکوفایی اقتصادی و هنری در عصر شاه عباس و چند دهه بعد از وی، که از لحاظ ثبات سیاسی و امکانات مالی بی‌شبهت به شرایط دربارهای مامون، سامانیان، و آل‌بویه نبود، ایران در این دوران شاهد شکوفایی علمی و فلسفی مترادف با دوره تمدن طلایی نشد. تفاوت اساسی شرایط دوران صفوی با شرایط عصر مامون و سامانیان و آل‌بویه در آسیب‌دیدگی تاریخی ناشی از فاجعه مغول بود که در تار و پود اجتماعی و سیاسی ایران نهادینه شده بود. تفکر دوسونگراانه یاسایی و تحجر فکری که در همه سطوح کشور حاکم بود اساساً با ایجاد محیط مناسب برای علم و خردگرایی مغایرت داشت و بهیچ وجه اجازه آن درجه از آزادمنشی در ابراز عقاید فلسفی و مذهبی را که در دوران طلایی بطور کلی رایج بود نمی‌داد. حتی ملاصدرا، بزرگترین متفکر عصر صفوی، که عرفانش حاصل تکامل فلسفی دیدگاه ابن‌سینا و سهروردی و ترکیب آن با اصول شیعه بود، زیر فشار ظالمانه علمای قشری دربار صفوی قرار گرفت. از دوره پس از تیموری تا عصر جدید تنها چند شخصیت نامدار چون شیخ بهایی و ملاصدرا در تاریخ داریم که بهیچ‌وجه از لحاظ کمیت و کیفیت قابل قیاس با دوره تمدن طلایی نیست.

استعمار جدید و دوران معاصر

درست برعکس جوامع اسلامی در آسیای میانه و غربی و برعکس چین، اروپای غربی و ژاپن از صدمه مستقیم و یا غیرمستقیم حملات مغول که فاجعه‌آمیزترین تهاجمات اقوام نیمه‌وحشی در دوران تاریخ مکتوب بشر و مهم‌ترین رویداد هزاره دوم میلادی به شمار می‌آید مصون ماندند. این مهم‌ترین وجه تمایز اروپای غربی با کشورهای آسیایی بود که نقش اساسی در سیر تحولات متفاوت اروپای غربی در مقایسه با جوامع اسلامی داشت. در حقیقت، برخلاف آسیا، کشورهای اروپای غربی پس از هزاره اول میلادی دیگر هیچ‌گاه مورد هجوم اقوام نیمه‌وحشی قرار نگرفتند و در نتیجه مجال یافتند به تدریج با استفاده از میراث علمی و فرهنگی چین، هندوستان، و به‌ویژه جوامع اسلامی که حامل دستاوردهای تمدن یونان نیز بود در جهت رنسانس و سپس به دنیای جدید علم، تکنولوژی و فرهنگ که به انقلاب صنعتی منجر شد قدم بردارند.

در دوران استعمار جدید، ایران با فاجعه‌زدگی تاریخی خود در موقعیت بسیار ضعیفی در برابر کشورهای اروپای غربی قرار گرفت که با پیشرفت‌های علمی و فنی از یک طرف و گسترش دریانوردی و تجارت جهانی و کشف قاره‌ها و راه‌های جدید دریایی از طرف دیگر تناسب جدیدی از قدرت در روابط بین‌المللی را به وجود آورده بودند. اضافه بر عقب‌ماندگی‌های ساختاری علمی، فنی و فرهنگی، صدمات روحی ناشی از فاجعه مغول در حیات سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی ایران ریشه ناتوانی‌های کشور در دفاع مؤثر از منافع ملی در برابر مداخلات و زورگویی‌های قدرت‌های استعماری بوده است.

نفوذ، دخالت، و سلطه اقتصادی و سیاسی استعمار انگلیس و روسیه در قرن نوزدهم و مداخلات همه‌جانبه استعماری امریکا در نیمه دوم قرن بیستم، به‌ویژه نقش امریکا و انگلیس در سازماندهی کودتای ۲۸ مرداد و حمایت بی‌دریغ آنان از توسعه‌طلبی و جنایات دولت اسرائیل، خاطره تهاجم مغول را در حافظه جمعی ما بیدار کرده، تفکر دوقطبی مهاجم قربانی را در شخصیت اجتماعی ما تقویت کرده، و روحیه مظلوم‌گری را به طور عینی توجیه و به طور قطعی تحکیم کرده است. از این رو سلطه‌جویی قدرت‌های خارجی تبدیل به مشکلی اساسی در مقابل مردم ایران در راه ایجاد محیطی مناسب برای بازنگری گذشته و تأمل در آسیب‌دیدگی تاریخی درونی شده است.

با وجود این، سرزنش دیگران، چه داخلی و چه خارجی، عدم پذیرش مسئولیت شخصی و یا گروهی و همواره دیگران را مقصر ناکامی‌ها و نابسامانی‌ها قلمداد کردن، خود مظهر عمده‌ای از فاجعه‌زدگی تاریخی ماست که تنها موجب تحکیم روحیه و فرهنگ مخرب مظلوم‌گرایی می‌شود. مسئولیت رسیدگی به آسیب‌دیدگی مزمن تاریخی ایران و مقابله با آن به دوش خود ایرانیان، والدین و آموزگاران، و به‌ویژه مسئولان کشور، سازمان‌های غیردولتی، علما، روشنفکران و محققان، و جراید و رسانه‌های گروهی است.

از دوران جنبش مشروطه، ملت ایران بارها عزم پیگیر و تلاش گسترده خود را جهت حل مسائل تاریخی کشور نشان داده است. اما علی رغم پیشرفت‌های بزرگ کشور در یک صد سال گذشته و بویژه کسب استقلال ملی، میراث باقیمانده از فاجعه مغول کماکان ریشه ساختاری معضلات و شکاف‌های مهم موجود کشور و مانع اساسی همکاری مؤثر و همبستگی جمعی در جهت اجماع بر سر مصالح عمومی و منافع ملی، قانونمندی، گسترش مردم سالاری و توسعه اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و علمی ایران بوده است. هنوز آثاری از بدگمانی، ناامنی و بی‌ثباتی درونی، دوسونگری، فرشته‌سازی و شیطان‌سازی، آستان پایین تحمل ناملايمات، خودشیفتگی، پرخاشجویی و افراط‌گرایی در شخصیت اجتماعی ما مهمترین ضعف ما در روابط و حرکت‌های جمعی ایرانیان است که ریشه شکاف‌ها و بازدارنده تحقق بیشتر ظرفیت‌ها و شکوفایی وسیع خلاقیت‌های ماست. آگاهی از آسیب‌دیدگی تاریخی و طرح و اجرای یک برنامه همه‌جانبه ملی برای بازپروری اجتماعی و خروج از بن‌بست‌های پایه‌ای در جهت شکوفایی ظرفیت‌ها و خلاقیت‌هایی که در دوران تمدن طلایی ابعاد عظیم و همه‌جانبه خود را در جامعه ما نشان دادند امری ضروری است. اولین قدم در این راه بررسی و گفتگوی چندرشته‌ای در زمینه آسیب‌شناسی تاریخی و کاوش درباره‌ی یاسازدگی در حیطه‌های مختلف فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایران است.

کتاب‌شناسی

- ابن اثیر، عزالدین علی، تاریخ کامل اسلام، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران: شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران، ۱۳۵۳.
- ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، جلد اول، ۱۳۶۲.
- ایزدی، علی محمد، چرا عقب مانده‌ایم؟، تهران: علم، ۱۳۸۲.
- بیانی، شیرین، دین و دولت در ایران عهد مغول، ۳ جلد، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱.
- پارسادوست، منوچهر، شاه اسماعیل اول، تهران: چاپ انتشار، ۱۳۸۱.
- پتروشفسکی، ایلیا پولویچ، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، جلد اول، انتشارات نیل، تهران ۱۳۵۷.
- تحویلدار اصفهانی، میرزا حسین‌خان، جغرافیای اصفهان، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.
- جوینی، عظاملک، تاریخ جهانگشا، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۵.
- جوینی، عظاملک، «تحریر نوین تاریخ جهانگشای جوینی» چاپ اول به تصحیح دکتر منصور ثروت. تهران: امیر کبیر ۱۳۶۲.
- زاکانی، عبید، اخلاق اشراف، کلیات عبید زاکانی، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۵.
- زرین کوب، عبدالحسین، روزگاران، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۷۸.
- سعیدی، فرخ، راه چهارم، تهران: نخل دانش، ۱۳۸۶.
- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران: انتشارات فردوس، چاپ شانزدهم، ۱۳۸۰.
- فلسفی، نصرالله، زندگی شاه‌عباس اول، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۱.
- معین، محمد، حافظ شیرین سخن، تهران: انتشارات معین، ۱۳۶۹.
- ملک‌الشعراى بهار، سبک‌شناسی (سه جلد)، تهران: انتشارات مجید، چاپ سوم، ۱۳۷۶.
- هروی، سیفی، تاریخ نامه هرات، تصحیح محمد زبیر الصدیقی، تهران: خیام، ۱۳۵۲.
- همدانی، رشیدالدین، جامع‌التواریخ، تهران: انتشارات اقبال، چاپ چهارم، ۱۳۷۴.
- تاریخ عالم آرای عباسی، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۳.
- سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ترجمه منوچهر امیری، چاپ اول تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۹.
- هجوم مغول به ایران و پی‌آمدهای آن، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۹.

Amitai-Preiss, Reuven, *Mongols and Mamluks*, Cambridge University Press, 1995.

Barfield, Thomas J., "Tribe and State Relations", in *Tribes and State Formation in the Middle East*, Edited by P. Khoury and J. Kosstiner, University of California Press, 1990.

Bernstein, D.P., and Useda, J.D., "Paranoid Personality Disorder" in *Personality Disorders: Toward the DSM-V*, by O'Donohue, W.T., Fowler, K.A. and Lilienfeld, S.O. (Editors), Sage Publications, 2007.

Bulliet, Richard W., "Economy and Society in Early Islamic Iran: A Moment in World History", in *The Idea of Iran, The Rise of Islam*, edited by Vesta Sarkhosh Curtis and Sarah Stewart, Tauris, 2009.

Bulliet, Richard W., *Cotton, Climate, and Camels in Early Islamic Iran: A Moment in World History*, Columbia University Press, 2009.

Bulliet, Richard W., *The Patricians of Nishapur: A Study In Medieval Islamic Social History*, American Council of Learned Societies, Harvard University Press, 1972.

Cook, A., Blaustein, M., Spinazzola, J., and van der Kolk, B., *Complex trauma in children and adolescents*, White paper from the National Child Traumatic Stress Network Complex Trauma Task Force, 2003.

Danieli, Yael (ed.), *International Handbook of Multigenerational Legacy of Trauma*, Plenum Press, 1998.

DeVries, Marten W. , "Trauma in cultural perspective", in B.A. van der Kolk, A.C. McFarlane, & L. Weisaeth. (eds.). *Traumatic stress: The effects of overwhelming experience on mind, body, and society*. (ch.17). New York: The Guilford Press, 1996.

Diagnostic and Statistical Manual of Mental Disorders DSM-IV-TR (Text Revision). Washington, DC: American Psychiatric Association, 2004.

Fernando, Joseph, "The etiology of narcissistic personality disorder", *Psychoanal. St. Child*, 53:141-158, 1998.

Fromm, Erich, *The Anatomy of Human Destructiveness*, New Edition, Pimlico, 1997.

Huff, Toby, *The Rise of Early Modern Science, Islam, China and the*

West, Second Edition, Cambridge University Press, 2003.

Judith Herman, "From Trauma and Recovery: The Aftermath of Violence- From Domestic Abuse to Political Terror", in *Violence in War and Peace*, Edited by Nancy Scheper-Hughes and Philippe Bourgois, Blackwell, 2004.

Herman, JL., Perry, JC., and van der Kolk, BA., "Childhood trauma in borderline personality disorder", *American J Psychiatry*, **146**:490-495, 1989.

Jackson, Peter, "Medieval Christendom's encounter with the alien", *Historical Research*, **74**(186): 347-369, 2001.

Köprülü, Mehmed Fuad, *Early Mystics in Turkish Literature*, Routledge, p 7-8, 2006.

Lambton, Ann, *Landlord and Peasant in Persia*, I.B Tauris, Preface, pages xi and xivii, 1991.

Lapidus, Ira, *History of Islamic Societies*, Second Edition, Cambridge University Press, 2002.

Lowen, Alexander, *Narcissism: Denial of the True Self*, Simon & Schuster, 2004.

Ludwig, Arnold M., "Method and madness in the arts and sciences", *Creativity Research Journal*, **11**:93-101, 1998.

Luntz, BK. and Widom, CS., Antisocial personality disorder in abused and neglected children grown up *Am J Psychiatry*, **151**:670-674, 1994.

Mamdani, Mahmood, *When Victims Become Killers: Colonialism, Nativism, and the Genocide in Rwanda*, Princeton University Press, 2001.

Manz, Beatrice Forbes, *The Rise and Rule of Tamerlane*, Cambridge University Press, p 15, 1999.

Mirjafari, Hossein, "The Haydari-Nimati conflicts in Iran", *Iranian Studies* **12**/iii-iv: 135-62, 1979.

Morgan, David, *The Mongols*, Basil Blackwell, 1986.

Mottahedeh, Roy, *The Mantle of the Prophet*, One World Publications, 2000.

Perry, John, "Toward a Theory of Iranian Urban Moities: The Haydariyyah and Nimatiyyah Revisited", *Iranian Studies*, vol. 32, number 1,

Winter 1999.

Robben, Antonius C. G. M., and Suarez-Orozco, Marcelo M. (eds.), *Cultures under Siege: Collective Violence and Trauma*, Cambridge University Press, 2000.

Saunders, J. J., *The History of the Mongol Conquests*, University of Pennsylvania Press, p 17, 2001.

Shedler, J., and Westen, D., “Refining Personality Disorder Diagnosis: Integrating Science and Practice”, *Am J Psychiatry* **161**:1350-1365, 2004.

Smith Jr., John Masson, “Mongol Nomadism and Middle Eastern Geography: Qishlaq and Tumens”, in *The Mongol Empire and its Legacy* (Edited by Reuven Amitai-Preiss and David O. Morgan), page 40, Brill Academic Publishers, 2001.

Taylor, S., Asmundson, G., and Carleton, R., “Simple versus complex PTSD: a cluster analytic investigation”. *J Anxiety Disord* **20** (4): 459–72, 2006.